



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

مقدمه از :
داود الهامی

بہائیت ، مولود تصوف

نوشتہ : سید نصیر سید کماری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بهائیت، مولود تصوف

نویسنده:

نصیر سید کماری

ناشر چاپی:

سپهر آذین

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	بهائیت، مولود تصوف
۹	مشخصات کتاب
۹	مقدمه
۹	اشاره
۹	بهائیت مولود تصوف
۹	نقش استعمار در پیدایش بهائیت
۱۰	اشاره
۱۰	وهابیگری
۱۰	شیخیگری
۱۰	قادیانیگری
۱۱	آقاخانگیری
۱۱	بهائیگری
۱۲	اسلام دین بصیرت
۱۲	اشاره
۱۳	حق گرا باشید
۱۳	بهائیت آئین کورسازی
۱۳	دوران ظهور مهدی از دیدگاه عبدالبهاء
۱۳	باب کیست؟
۱۵	بهاء الله کیست؟
۱۵	اشاره
۱۶	خدای درس خوان و مشق نویس
۱۶	آموزش فلسفه و تصوف

۱۶	ادعای بابت
۱۶	اشاره
۱۷	نگاهی به گفته‌های باب در اول ظهورش
۱۷	اسلام نسخ نخواهد شد
۱۸	ادعای قائمیت
۱۸	اشاره
۱۸	حرکت به سوی اصفهان
۱۸	پذیرائی حاکم روسی‌الأصل و مسیحی از باب
۱۹	وعده‌های فریبنده
۱۹	ادعای الوهیت
۱۹	اشاره
۲۰	دیدار با من یظهره الله
۲۰	تاریخ ظهور من یظهره الله
۲۰	دستور مصادره‌ی اموال
۲۰	دستور اعدام مخالفین
۲۰	ممنوعیت داشتن کتاب
۲۱	اجتماع بدشت
۲۱	اشاره
۲۱	خدایان جدید
۲۲	توبه نامه و اعدام سید باب
۲۲	اشاره
۲۳	تأدیب و حبس از نظر باب
۲۴	جانشین باب
۲۴	ماجرای دخالت سفیر روس در آزادی میرزا حسینعلی

- ۲۴ اشاره
- ۲۵ از بردگی تا خدائی
- ۲۶ خدای نجات یافته از زندان
- ۲۶ توطئه برای غصب مقام
- ۲۷ درویش محمد یا میرزا حسینعلی صوفی
- ۲۷ اشاره
- ۲۷ دشمن شیعه
- ۲۷ خدای معلول
- ۲۷ اوباش‌های میرزا حسینعلی
- ۲۸ نسخ اسلام و نسخ بیان
- ۲۸ اشاره
- ۲۸ اسلام تا قیامت ماندنی است
- ۲۹ بیان نسخ نشده است
- ۲۹ پانصد هزار سال
- ۲۹ قیامت آمد و رفت
- ۳۰ بهشت و جهنم کو
- ۳۰ آسمان و ریسمان
- ۳۰ مالک دنیا
- ۳۰ فاسدین روزگار
- ۳۰ گسترش شدید ظلم بعد از ظهور موعود قلبی
- ۳۱ خدای زندانی شده
- ۳۱ اشاره
- ۳۱ کمال همنشین در او اثر کرده بود
- ۳۲ موجود ضعیف که خدا نمی‌شود

- ۳۲ رسیدن به پیامبری محال است
- ۳۲ ادعای رسالت و قائمیت
- ۳۲ پیامبری که ختم شده پس خدا آمده
- ۳۲ موعود امم
- ۳۳ ادعای ظهور پدر آسمانی برای مسیحیان اسرائیل
- ۳۳ مورچه فانی
- ۳۳ پیامبران، خدا محورند نه خود محور
- ۳۳ دعوت به پرستش خود
- ۳۴ خدای ریش‌دار
- ۳۴ سر نخ را گم کرده‌ام
- ۳۴ پر شدن دنیا از ظلم بعد از ظهور خدای قلبی
- ۳۴ نگاهی به زندگی عبدالبهاء
- ۳۴ اشاره
- ۳۴ پسر بی سواد خدای با سواد
- ۳۶ رو به سوی آمریکا
- ۳۷ بعد از مردن خدای قلبی
- ۳۷ شوقی افندی
- ۳۷ بهائیت بعد از شوقی افندی
- ۳۸ پاورقی
- ۴۴ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بهائیت، مولود تصوف

مشخصات کتاب

سرشناسه : سید کماری، نصیر، ۱۳۳۵ -

عنوان و نام پدیدآور : بهائیت، مولود تصوف / نصیر سید کماری ؛ مقدمه از داود الهامی.

مشخصات نشر : قم: سپهر آذین، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری : ۱۵۴، [۶] ص. تصویر.

شابک : ۸۰۰۰ ریال: ۰-۲۲-۹۹۱۰-۹۶۴

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : بهائیکاری

موضوع : بهائیکاری — دفاعیه‌ها و ردیه‌ها

موضوع : بایبکری

شناسه افزوده : الهامی، داود، ۱۳۱۶ -

رده بندی کنگره : BP۳۳۰/س۹ب۹ ۱۳۸۵

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۵۶۴

شماره کتابشناسی ملی : م۷۷-۱۵۵۱۵

مقدمه

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم «السلام على المهدي القائم المنتظر الذي وعد الله عزوجل به الامم أن يجمع بهالكلم ويلم به الشعث و يملأ به الأرض قسطا و عدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا». «درود بر مهدی قائم منتظر (عج) که خدای متعال با وجود او به تمامی پیروان ادیان وعده داده است که به وسیله‌ی او وحدت کلمه ایجاد نماید و نابسامانی‌ها را برطرف سازد و زمین را از عدالت فردی و اجتماعی پر کند بعد از آن که از ستم و ناهنجاریها پر شده باشد». به امید آن روز [صفحه ۴]

بهائیت مولود تصوف

نوشتاری که در پیش رو دارید، نگاهی است واقع‌بینانه به پیدایش بایبیت و بهائیت و عملکرد بنیانگذاران اولیه‌ی این مسلک به طور مختصر، آن هم از مدارک خود این دو فرقه‌ی ضاله، بدون استفاده از کتب ردیه یا استدلال عقلی و نقلی بر بطلان گفته‌های سران آنها، بلکه با استفاده از روش «تنظیم گزینه‌ها» سعی شده است که انشاءالله خوانندگان محترم این کتاب اعم از مسلمان و بهائی بتوانند خود پاسخ اشکالات ذهنی خود را در لابلای آن بیابند فلذا گزینه‌ها در عین حال که جنبه‌ی شرح حال و اعترافات دارد، نوعی نقض آوری بر ادعاهای گوناگون سران اولیه‌ی این فرقه‌ی ضاله می‌باشد. [صفحه ۵]

نقش استعمار در پیدایش بهائیت

اشاره

خاطرات تلخ جنگهای صلیبی و شکست مسیحیان در این جنگها آنان را بر آن داشته که کینه و عداوت عمیقی نسبت به اسلام و مسلمانان پیدا کنند و لحظه‌ای از توطئه و دسیسه بر علیه اسلام و مسلمانان دست برندارند و لذا تصور این که این جنگها به کلی خاموش شده، خطاست زیرا «لرد النبی» در جنگ جهانی اول وقتی بر بیت المقدس دست یافت، گفت: «حالا سلسله‌ی جنگهای صلیبی به پایان می‌رسد!!» و این نشان می‌دهد که هنوز آتش کینه و انتقام صلیبی در دل‌های مسیحیان نیفرسده است. وقتی که یکی از رهبران صلیبی در کنار قبر صلاح‌الدین قهرمان اسلامی و نجات‌دهنده‌ی فلسطین ایستاد چنین خطاب کرد: «ای صلاح‌الدین سر از خاک بردار که ما برگشتیم!!» [صفحه ۶] غرض آنان را خاطرات جنگهای صلیبی به شدت رنج می‌دهد به طوری که نه قراری دارند و نه فراغت بال، چنان که «کلادستون» نخست‌وزیر اسبق انگلستان قرآن را بالای دست گرفت و در حضور نمایندگان مجلس عوام انگلستان با صراحت تمام گفت: «تا وقتی که این کتاب پیشوای مصریان باشد، ممکن نیست پایه‌ی سیاست ما در آن سرزمین استوار و برقرار گردد». با توجه به این اسناد غیر قابل انکار، روشن و آشکار است که منظور سیاست دولتهای استعمارگر مسیحی، سست کردن پیوندهای دینی و ایجاد اختلاف در میان مسلمانان است. پس این تصادف نیست که همزمان با جنگهای صلیبی یا اندکی بعد از آن در همان نقاطی که جنگهای صلیبی برپا شده بود، مذاهب مختلفی مانند: یزیدی، موحدی، درزی، نقشبندی و بسیاری دیگر (که مسلمانان را به دسته‌های کوچک تقسیم کرده)، پیدا شده‌اند و مسلماً [صفحه ۷] صلیبها در پیدایش این گونه مذاهب و فرقه‌ها دست داشته‌اند و هر شخص فرومایه‌ی بی‌تقوایی را که به دست آورده‌اند برای ایجاد مذهبی جدید و القاء شبهه مأموریت داده و از این راه به ضعف اسلام و مسلمانان کوشیده‌اند. اگر درباره‌ی دست داشتن صلیبیان در پیدایش مذاهب باطل در میان مسلمانان در گذشته، شک داشته باشیم ولی درباره‌ی پیدایش مذاهب ساختگی عصر جدید از قبیل: وهابیت، شیخیگری، بهائیت، و قادیانیت، و امثال اینها هیچ شکی نداریم و آنچه در تاریخ پیدایش این مذاهب باطل مسلم است و جای هیچ گونه شکی نیست، این است که تأسیس کنندگان این مذاهب، عموماً مزدور اجانب بوده و از طرف استعمارگران صلیبی مأموریت داشتند یعنی جاسوسانی بودند در لباس مذهب که از طرف دول استعماری برای درهم کوبیدن نیروی عظیم مذهب، اعزام شده بودند تا از راه مذهب‌سازی نیروهای مسلمانان را نابود کنند. اینک به تاریخ اجمالی مذاهب ساختگی دو قرن [صفحه ۸] گذشته اشاره می‌کنیم:

وهابیت

استعمار غرب در شبه جزیره عربستان مرکز وحی و پایگاه توحید مردی را به نام «محمد بن عبدالوهاب» (۱۱۱ - ۱۲۰۷ هـ) پیدا کرد و به او مأموریت داد تا به وسیله‌ی وی مذهب ساختگی افراطی وهابیت را پی‌ریزی نمود.

شیخیگری

مؤسس این فرقه شیخ «احمد احسانی» (متوفی ۱۲۴۲ هـ) و شاگردش «سید کاظم رشتی» (متوفی ۱۲۵۹ هـ) است. مطالعه در حالات این دو نفر به خوبی نشان می‌دهد که آن دو دستگاهی برای دین‌سازی و فرقه‌بازی به وجود آوردند [۱]. [صفحه ۹]

قادیانیت

زمانی که مبارزات ملی مردم مسلمان شبه جزیره هند بر علیه استعمار انگلستان به اوج رسیده بود، استعمار انگلستان برای از بین

بردن روحیه‌ی انقلابی و ضداستعماری پاکستان «غلام احمد قادیانی» را برانگیخت به وسیله‌ی او مذهب جدیدی به نام «قادیانی» به وجود آورد. استعمار با ایجاد این فرقه بر ضد اسلام قیام نموده و می‌خواهد اساس و پایه‌های اسلام را متزلزل نماید. جمعیت قادیانی زشت‌ترین جمعیتی هستند که در مواقع اشغال هند با نیروی انگلیسی با دست آنان به وجود آمده و پیوسته برای ایجاد فساد و نبرد و مبارزه با اسلام خصوصا در آفریقا تلاش می‌نمایند [۲]. [صفحه ۱۰]

آقاخانگیری

ته‌مانده‌ی فرقه‌ی اسماعیلیه است و از روز اول آلت دست حکومت‌های خودکامه‌ی وقت بود و در این اواخر «آقاخان محلاتی» رهبر همین فرقه و حاکم کرمان غوغائی در ایران پیا نمود و استقلال ایران را به خطر انداخت و چون شکست خورد به هند فرار کرد تا آخر عمر از جیره‌خواران استعمار بود. «هانری یول» می‌گوید: «آقاخان در ازای مستمری و وظیفه‌ای که از حکومت انگلستان دریافت می‌کرد، خدماتی به انگلستان نمود [۳].

بهائیکری

این فرقه‌ی سیاسی دنباله و زائیده‌ی عقائد و افکار [صفحه ۱۱] شیخیه است و شیخیه نیز زائیده فرقه‌ی غلاۀ و صوفیه است و کسانی که در این باره مطالعه دارند و حتی خود غریبه‌ها نیز بدان تصریح نموده‌اند. «ادوارد برون» مستشرق انگلیسی می‌نویسد: «میرزا علی محمد باب و رقیب او حاجی محمد کریم‌خان کرمانی که هنوز ریاست شیخیه در اعقاب اوست، هر دو از این فرقه یعنی «شیخیه» بودند بنابراین اصل ریشه‌ی طریقه‌ی بابیه را در بین معتقدات و طریقه‌ی شیخیه باید جستجو نمود» [۴]. البته بایگیری را جز تحریف شیخیکری نمی‌توان دانست که به سرعت از اینجا و آنجا عناصری از تصوف و غالیگری قدیم و مذاهب باطنی التقاط کرد به صورت فرقه‌ی جداگانه درآمد که حتی شیخیان، محتاطانه از آن تبری می‌جویند، بلکه همین قدر می‌توان گفت که بایگیری جلوه‌ی [صفحه ۱۲] دیگری از غالیگری و باطنیکری قدیم و متأثر از حروفیه و نقطویه بوده که انتشار عقائد شیخیه پیش‌درآمد آن بوده است. دول استعمارگر در زمان فتحعلیشاه می‌خواستند مهدی موعودی برای ملت ایران بفرستند چون در زمان او دولت ایران قوی بود، آنها را مانند صوفیان کوئید و و از بین برد ولی زمانی که دولت ایران در عهد محمدشاه رو به ضعف گذاشت، میرزا علیمحمد باب مزدور استعمار از فرصت استفاده کرد و فتنه‌ی بزرگی راه انداخت در این باره یکی از نویسندگان می‌نویسد: «جانشینان وی در حالی که خود را مظهر الوهیت می‌دانند، از بندگان خدا که انگلیسی هستند، مدال و نشان می‌گیرند... نه تنها انگلیسیها، بلکه روسها هم در فکر بودند از این انتظار مذهبی ایرانیان استفاده کنند... و چون انگلیسیها [صفحه ۱۳] زرننگ بودند لذا حنای مهدی موعودی را که روسها آورده بودند، رنگ نداد... روسها هم کتبی انتشار دادند و این فتنه‌ی سیاسی را علنی کردند» [۵]. خلاصه این مسلک باطل در آغوش استعمارگران و عمالشان رشد کرد، در افکار مردم اضطرابی ایجاد نمود «باب» صراحتاً اعلان داشت که با ظهور بابیت دوران حکومت اسلامی به پایان رسیده است. «باب» در نظر پیروان گمراهش از تمامی پیامبران افضل بوده و به طوری که پیروانش می‌پندارند وی کامل‌ترین هیکل انسانی است که حقیقت خداوندی در آن ظاهر گشته است. اوست که همه چیز را با «کلمه» خود به وجود آورده و مبدأ هر چیز و حقیقت هر پیامبر و رسول بوده است. این یاوه‌گوی خودپرست درباره‌ی خود می‌گوید: در زمان نوح، نوح بودم و در عصر ابراهیم، ابراهیم. در دوران موسی، موسی بودم. و [صفحه ۱۴] در زمان عیسی، عیسی. بالاخره در عصر محمد صلی الله علیه و آله، محمد صلی الله علیه و آله بودم. «باب» نمازهای پنج‌گانه و نماز جمعه و جماعت را جز در نماز میت لغو کرد و ازدواج خواهر و برادر را امر جایز و مشروع شمرد. اینک توجه خوانندگان عزیز را به خلاصه‌ی روش و طرز فکر این فرقه‌ی ضاله آن‌طوری که از سخنرانی زن گمراه و بی‌پروا به دست می‌آید، جلب می‌نمائیم: آن زن که «قره‌العین» نامیده

شده در موجودیت و پیشرفت این فرقه نقش مهمی داشته است. «قره‌العین» تاریخچه‌ی سیاهی در پیشانی بهائیت دارد که به علت کثافت کاری‌هایش از نقل آن خودداری می‌کنیم. بایها کنگره‌ی بزرگی در بدشت اقامه کردند [۶] در [صفحه ۱۵] کنگره مردم را برای شنیدن بشارتهائی که تازه از جانب امام غائب (که اینک ظهور کرده) رسیده است، دعوت کردند منظور اصلی از انعقاد کنگره این بود که اعلان کنند، با ظهور بابت شریعت اسلامی نسخ گردیده است در خلال گفتگوهای که ایراد می‌شد، «قره‌العین» بدون حجاب و آرایش کرده از پشت پرده بیرون آمد و با فریبندگی و جاذبه‌ی جنسی آمیخته به شیطنت خود روی کرسی قرار گرفت و گفت: «حضار محترم گوش کنید و بدانید که با ظهور «باب» دیانت اسلام نسخ گردید و شریعت جدید «باب» هم هنوز به ما نرسیده است. اینکه خود را با نماز و روزه و زکات و سایر تعلیمات و احکام اسلامی مشغول کنید، عمل لغو و باطلی انجام داده‌اید ... مولای ما «باب» به زودی کشورها را فتح کرده و همه را تسخیر خواهد نمود ... وی همه‌ی ادیان روی زمین را به دین واحدی تبدیل می‌کند و آن دین، همان دیانت جدید خود اوست. علیهذا من این حقیقت را به شما می‌گویم که امروز نه [صفحه ۱۶] تکلیفی هست و نه دستور و هرگز مجبور نیستید که در شدت و سختی به سر برید خود را از وحدت و تنهائی رها کنید و به کثرت رو آورید و این پرده را که در میان شما و زنانان وجود داشته است، به دور اندازید یعنی زنان را در همه‌ی شؤون با خود شریک نمائید، آنان را از خلوت و تنهائی برهانید، زنان شکوفه‌های زندگی هستند و شکوفه را می‌چینند و استشمام می‌کنند!! زیرا که زن برای بوئیدن خلق شده است، شکوفه را باید چید و به دوستان هدیه کرد ... همسران خود را از دوستانان پنهان نکنید زیرا نه دیگر در این باره تکلیفی هست و نه دستوری، از این زندگی کاملاً لذت ببرید، زیرا بعد از مرگ دیگر خبری نیست». این است بهائیت. چیزی جز ضلالت و گمراهی و غرق شدن در منجلاب بدبختی و فاصله گرفتن از دین الهی، نیست خداوند به علما و نویسندگان مسلمان جزای خیر دهد که پیوسته در کمین این مسلک خطرناک بوده و ماهیت آن را روشن کرده‌اند. [صفحه ۱۷] اینک نوشته‌ای که پیش رو دارید، برای معرفی این فرقه‌ی گمراه‌تهیه شده است. نویسندگی پرمایه و پرتلاش جناب آقای سید نصیر سید کماری با حوصله‌ی خاصی به بررسی این مرام باطل از کتابهای خودشان پرداخته و ثابت کرده است که بهائیت در واقع زائیده تصوف است و برای ریشه کن کردن این نوع بدعتها و کج‌اندیشیها باید با صوفیگری و درویشی مبارزه کرد. اگرچه کتاب مختصر است ولی اطلاعات قابل توجهی برای کسانی که می‌خواهند با یک مطالعه‌ی کوتاه به عقائد و تعالیم این فرقه‌ی ضاله آشنا گردند، دربر دارد. موفقیت ایشان و عموم کسانی که در راه روشن ساختن افکار مردم مخصوصاً نسل جوان تلاش می‌کنند، از خداوند بزرگ مسألت می‌نمایم. قم - داود الهامی ۳۰ / ۹ / ۷۷ [صفحه ۱۹] امید است که این بضاعت مزجاء مورد قبول در گاه خدای تبارک و تعالی و مورد خشنودی آخرین حجت حی و غائب خدا حضرت مهدی (عج) باشد و بیش از آن که پیروان ناآگاه آن فرقه‌ی ضاله را هدایت کند، باعث بیداری مسلمان به ویژه شیعیان در پی بردن به انگیزه و مبانی اعتقادی صوفیه و دراویش به ظاهر مسلمان گردد. انشاءالله. سید نصیر سید کماری [صفحه ۲۰]

اسلام دین بصیرت

اشاره

خدای متعالی در قرآن مجید می‌فرماید: (بشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه) [۷]. «پس مژده بده به بندگان من، آنان که به سخن گوش فرامی‌دهند و سپس نیکوترین آن را تبعیت می‌کنند». و به پیامبر خویش دستور می‌دهد که: (قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة أنا و من اتبعنی) [۸]. «بگو ای محمد این راه من است که (همه را) بر اساس بینش، چه خودم و چه پیروانم را به سوی خدا فرامی‌خوانم». [صفحه ۲۱]

حق گرا باشید

قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «اقبل الحق ممن أتاک به صغیرا أو کبیرا و ان کان بغیضا بعیدا و اردد الباطل علی من جائک به من صغیر أو کبیر و ان کان حبیبا قریبا». «پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: حق را از هر کسی که باشد چه بزرگ یا کوچک بپذیر هر چند که دشمنی بیگانه باشد و باطل را به خودش برگردان چه کوچک باشد یا بزرگ هر چند که دوستی نزدیک باشد» [۹].

بهائیت آئین کورسازی

متأسفانه سران بهائیت پیروان خود را از خواندن نوشته‌های مخالفین و تماس با غیر بهائیان منع می‌کنند تا بینش نیابند و همیشه کور باشند. [صفحه ۲۲] در نشریه‌ی محفل روحانی بهائیان تهران آمده است: «اوراق و رسائل ناقضین و منحرفین از صراط الهی! چه قدیم و چه جدید، کل قابل نار، یاران از این نشریات احتراز نمایند و اعتناء نکنند» [۱۰]. در همان نشریه آهنگ بدیع (مخصوص بهائیان) آمده است: شک نیست که به موجب اوامر و دستورات صریحه و تأکیدات مؤکده‌ی حضرت ولی امرالله (شوقی افندی) محاوره و مکالمه و حتی مبادله‌ی سلام و تعارف با چنین نفوس به کلی ممنوع است. حال کلمات آنها خواه حضورا القاء گردد یا در ورق کاغذ مرقوم باشد و قرائت شود و یا آن که به وسیله‌ی ادوات ناقله صوت (تلفن، تلویزیون، رادیو و...) به سمع سامعین برسد در هر صورت کلمات ناریه است و تقرب به آن ممنوع و مردود [۱۱]. [صفحه ۲۳]

دوران ظهور مهدی از دیدگاه عبدالبهاء

عباس عبدالبهاء می‌گوید: «جمیع ملل عالم منتظر دو ظهور هستند که این دو ظهور باید با هم باشد و کل موعود به آنند یهود در تورات موعود برب الجنود و مسیح هستند و در انجیل موعود به رجوع مسیح و ایلیا هستند. و در شریعت محمدی موعود به مهدی و مسیح هستند ... و اخبار نمودند که در این دو ظهور جهان، جهان دیگر شود و عالم وجود تجدید گردد و امکان، خلقت جدید پوشد و عدل و حقانیت جهان را احاطه کند و عداوت و بغضاء زائل شود و آنچه که سبب جدائی میان قبائل و طوائف و ملل است، از میان رود و آنچه که سبب اتحاد و اتفاق و یگانگی است، به میان آید غافلان بیدار شوند کورها بینا گردند کرها شنوا شوند گنگها گویا گردند مریضها شفا [صفحه ۲۴] یابند مرده‌ها زنده شوند جنگ مبدل به صلح شود عداوت منقلب به محبت گردد اسباب نزاع و جدال به کلی از میان برخیزد و از برای بشر سعادت حقیقی حاصل شود ملک آیینی ملکوت شود ناسوت سریر لاهوت گردد کل ملل واحد شود و کل مذاهب مذهب واحد گردد جمیع بشر یک خاندان شود و یک دودمان گردد و جمیع قطعات عالم حکم یک قطعه یابد و اوهامات جنسیه و ظنیه و شخصی و لسانیه و سیاسی جمیع محو و فانی شود کل در ظل رب الجنود به حیات ابدیه فائز گردند [۱۲]. آیا این آرمانها اکنون تحقق یافته است؟ اگر نه، پس بدانید که نه مهدی تاکنون ظاهر شده و نه خود خدا». [صفحه ۲۵]

باب کیست؟

سید علیمحمد شیرازی معروف به میرزا علیمحمد باب، فرزند میرزا رضا بزاز (سید محمد رضا تاجر شیرازی) در اول محرم سال ۱۲۳۵ هـ - ق (۳ اکتبر ۱۸۱۹ م مساوی است با ۱۱ مهر ماه ۱۲۱۵ هـ - ش) از مادری به نام «فاطمه بیگم» در شیراز به دنیا آمد. بنا به نوشته‌ی «احمد یزدانی» (مبلغ بهائی) پس از مختصر تحصیل سواد فارسی و مقدمات «زبان عربی» در یکی از مکاتب شیراز، مکتب شیخ محمد عابد «که شیخی مذهب بود» در قهوه‌ی اولیاء در عنفوان جوانی به تجارت مشغول شد [۱۳]. احمد سروش می‌نویسد:

سید علی محمد در سن ۱۹ سالگی برای تجارت به بوشهر رفت و در آنجا مشغول ریاضت گردید و ساعات متوالی در آن جهنم سوزان به امید تسخیر شمس با سر برهنه چشم به کوهی مشتعل خورشید می‌دوخت و اوراد و اذکاری می‌خواند باشد که [صفحه ۲۶] خورشید را تسخیر کند [۱۴]. در کتاب اعترافات «کینیاز دالگورکی» آمده است که: من پس از مأموریت یافتن از جانب امپراطور روسیه با لباس روحانی و به نام «شیخ حسین لنکرانی» وارد نجف شدم و ... پس از کوشش بسیار سر درس حجه الاسلام آقای آقا سید کاظم رشتی حاضر شده و با بعضی از طلاب «شیخی» گرم گرفتم. در نزدیک منزل من یک نفر طلبه منزل داشت و نامش سید علیمحمد و از اهل شیراز بود... همه آنها که مذهب شیخی داشتند با من گرم گرفتند ... ولی سید علیمحمد دست از دوستی من نمی‌کشید و بیشتر مرا مهمان می‌کرد و قلیان محبت را با هم می‌کشیدیم. این سید عارف مسلک بی‌اندازه تندهوش و باذکات و خیلی ابن الوقت و مرد متلون الاعتقادی بود و نیز [صفحه ۲۷] به طلسم و ادعیه و ریاضیات و جفر و غیره عقیده داشت [۱۵]. کینیازدالگورکی می‌گوید: «روزی در سر درس آقای آقا سید کاظم رشتی یک نفر طلبه‌ی تبریزی از آقا سؤال کرد: آقا حضرت صاحب‌الأمر کجا تشریف دارند؟ آقا فرمود: من چه می‌دانم شاید در همینجا تشریف داشته باشند ولی من او را نمی‌شناسم. من مثل برق یک خیالی به سرم آمد که سید علیمحمد (که این اواخر به واسطه‌ی کشیدن قلیان چرس و ریاضتهای بیهوده، با نخوت و جاه‌طلب شده بود و روزی که آقا سید کاظم این مطلب را فرمود سید حضور داشت). (شاید همان صاحب‌الأمر باشد) فلذا پس از این مجلس من بی‌نهایت به سید احترام می‌کردم و برای همیشه بین خود و او در راه رفتن حریم قرار می‌دادم» [۱۶]. [صفحه ۲۸] کینیازدالگورکی می‌افزاید: یک شبی که (سید علیمحمد) قلیان چرس را زده بود، من با یک حال خضوع و خشوع در حضور او خود را جمع کرده گفتم: حضرت صاحب‌الأمر به من تفضل و ترحمی فرمائید بر من پوشیده نیست توئی تو!! سید یک پوزخندی زده و خودش را از تنک و تا نینداخت ولی بیشتر متوجه ریاضت بود. گفتم: تو باب علمی یا صاحب‌الزمانی، پرده‌پوشی بس است خود را از من مپوش ... گفت: آقا شیخ عیسی این صحبت‌ها را کنار بگذار صاحب‌الزمان از صلب امام حسن عسکری علیه‌السلام و بطن نرجس خاتون است ... مرا دست انداختی؟! من پسر سید رضای شیرازی هستم و مادرم رقیه [۱۷]. [صفحه ۲۹] موسوم به خانم کوچک (اهل کازرون) است. گفتم: آقای من مولای من، تو خود می‌دانی که بشر هرگز هزار سال عمر نمی‌کند و این موهبت (امامت) نوعی است، تو سیدی و از صلب حضرت امیری آنچه بر من محقق شده، تو باب علمی و صاحب‌الزمانی من دست از دامن تو بر نمی‌دارم. سید با حال قهر از من جدا شد ولی من مجدداً به منزل او رفتم، بلکه او تحریک و معتقد شود باب علم است ... بالاخره من سید را با این که متلون و سست عنصر بود، در راه انداختم و چرس [۱۸] و ریاضت کشیدن او هم به من کمک کرد [۱۹]. کینیازدالگورکی در ادامه می‌گوید: [صفحه ۳۰] به سید (علیمحمد) گفتم: از من پول دادن و از تو دعوی مبشری و بابت و صاحب‌الزمانی کردن. با این که در ابتداء اکراه داشت، ولی به قدری به او خواندم و او را تطمیع کردم که کاملاً حاضر شد. به او گفتم: تو نمی‌دانی یک قشون معظمی پشت سر این گفتار هست. خواهی نخواهی او را راضی کردم و او هم به طرف بصره و از آنجا به طرف بوشهر رفت. در بوشهر چنانچه به من نوشته بود، مشغول ریاضت شده و مرا هم دعوت نموده بود و من هم دعوت او را اجابت نمودم [۲۰]. کینیازدالگورکی در آخر داستان خود می‌گوید: من به وزارت امور خارجه (در روسیه) رفتم و تفصیل عملیات خود را به عرض رساندم و گفتم: حال مرا مأمور ایران نمائید. حسب‌الأمر امپراطور (روسیه) گراف مدرن (سفیر [صفحه ۳۱] وقت روسیه در تهران) را احضار و مرا به جای او منصوب نمودند و در اواخر ماه مه ۱۸۴۵ م (خرداد ۱۲۲۴ هـ - ق، جمادی‌الاولی ۱۲۶۱ هـ - ق) وارد تهران شدم [۲۱]. آنچه که ملاحظه فرمودید، در واقع برداشت یک نویسنده‌ی ناشناس ایرانی از دخالت دولت روس در به وجود آمدن فرقه ضاله‌ی بابیه و بهائیه در ایران است (نه اعترافات و خاطرات یک جاسوس و مأمور تزار روس در حدود ۱۶۰ سال قبل). اما آنچه که از اسناد و مدارک مورد قبول برای بهائیان برمی‌آید، حمایت «پرنس دالگورکی» سفیر روس از میرزا حسینعلی نوری بعد از شیوع دعوی باب و کشته شدن وی می‌باشد. فلذا ظاهراً روسیه‌ی تزاری، نه در به وجود آمدن فرقه‌ی بابیه

دخالت داشته است و نه در به وجود آمدن فرقه‌ی [صفحه ۳۲] بهائیت، بلکه قضیه عمیقتر و ریشه‌دارتر از دخالت یک کشور بیگانه در به وجود آمدن یک فرقه جهت ایجاد اختلاف و تشتت در میان ایرانیان بوده و می‌باشد. واقع امر این است که: ۱- فرقه‌ی ضالیه بهائیت زائیده فرقه‌ی ضالیه‌ی باییت است. ۲- باییت زائیده‌ی فرقه‌ی ضالیه‌ی شیخیه است. ۳- شیخیه زائیده‌ی فرقه‌ی هالک‌ه‌ی غلاة شیعه است. ۴- فرقه‌ی غلاة زائیده‌ی فرقه‌ی ضالیه‌ی تصوف است؛ ۵- تصوف نیز زائیده‌ی فلسفه‌ی یونان و رهبانیت مسیحیت است. فلذا ریشه‌ی همه‌ی این فرق ضاله به فلسفه یونان و تصوف برمی‌گردد. چرا که فلسفه‌ی یونان تعبد در برابر دین را از فیلسوف می‌گیرد و اندیشه‌ی او را به چارچوب منطق ارسطویی منحصر می‌سازد. و چون چارچوب عقل منطقی از درک مبدأ و معاد [صفحه ۳۳] عاجز می‌ماند، فلذا به خیالبافی و سفسطه‌گرفتار می‌شود و اینجاست که تصوف که زائیده‌ی خیالبافی یا همان سوفیسم «سفسطه‌گری» است، رخ می‌نماید و جهان‌بینی جدیدی بر اثر خیالبافی به وجود می‌آید. مکتب سوفسطائی به هنگام آمیزش با جهان‌بینی ادیان الهی تبدیل به مکاتب جبریه و قدریه و مفوضه و تصوف می‌گردد تصوف هم در آمیزش با جهان‌بینی تشیع به صورت غلو در حق ائمه جلوه کرده و در آمیزش با جهان‌بینی اهل تسنن به عقیده‌ی باطل «وحدت وجود» انجامیده است فلذا شیخیه نمونه‌ی تشیع آمیخته به تصوف است چرا که ضمن دخیل شمردن ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام در عالم تکوین، جائی هم برای ترقی انسان به مقام ائمه علیهم‌السلام تحت عنوان رکن رابع باز کرده است تا به محوریت و قطبیت مورد نظر در تصوف آمیخته به تسنن رنگ شیعی بدهد و وجوه ناس را به سوی خود فراخواند که با گسترش این عقیده، راه برای دیگران نیز هموار می‌گردد و اشخاصی مثل سید علیمحمد باب و میرزا حسینعلی به وجود [صفحه ۳۴] می‌آیند. اما بهائیت، که در واقع زائیده‌ی تصوف آمیخته به جهان‌بینی اهل تسنن است پا را فراتر می‌گذارد و به جای گفتن «لا فرق بینک و بینهم الا أنهم عبادک» چنین می‌گوید: «لا فرق بینی و بین الله الا انا مظهره». بالاخره لازمه‌ی چنین جهان‌بینی «هیكل خدائی» شاریت و نسخ شرایع قبلی و مباح شمردن تمامی محرمات است و این بزرگترین خطر برای ادیان الهی است و در واقع کفری است که در درون ایمان رشد می‌کند و نابودش می‌کند. البته اگر تعبد به شرع را از انسان بگیرند راه برای خیانت کردن و فساد وی (در اثر همگامی و هماهنگی با دشمنان دین و ملت) هموار می‌شود اینجاست که به رمز حمایت دولت‌های استعمارگر به ویژه روسیه و انگلیس و آمریکا از: ۱- بهائیت؛ ۲- تصوف؛ ۳- عرفان؛ ۴- فلسفه؛ [صفحه ۳۵] ۵- حقوق بشر؛ ۶- و وحدت ادیان، پی می‌بریم. فلذا برای مبارزه با فرقه‌ی ضالیه بهائیت به جای متهم کردن سرانش به برخورداری از حمایت استعمارگران باید با تصوف و عرفان التقاطی موجود در میان مسلمین به ویژه در میان شیعیان و مخصوصا در حوزه‌های علمیه مبارزه کرد تا دیگر اشخاصی از میان روحانیت برنخیزند که از خود بی‌خود شوند و همچو منصور حلاج کوس «انا الحق» بزنند و دعوی خدائی کنند!!

بهاءالله کیست؟

اشاره

میرزا «حسینعلی نوری مازندرانی» ملقب به «بهاء الله» در روز ۲ محرم ۱۲۳۳ هـ - ق در تهران به دنیا آمد پدرش میرزا «عباس تاکری» معروف به میرزا بزرگ نوری از مستوفیان رژیم قاجار و مادرش زنی به نام «خدیجه» بود. [صفحه ۳۶] وی در اواخر عمرش ادعای خدائی کرد چنانچه مبلغ معروف بهائیت «نبیل زرنندی» درباره‌ی تاریخ تولد میرزا حسینعلی این شعر را گفته است: در اول غربال (۱۲۳۳ هـ - ق) ز سال فرقان (سال قمری) دوم سحر محرم اندر تهران از غیب قدم به ملک امکان بگذاشت شاهی که بود خالق من فی الامکان [۲۲]. عجب! شکم مادر هم جزو عالم غیب است!! میرزا حسینعلی بعد از ادعای خدائی به پیروان خود دستور داد که در سالروز تولد وی این دعا را بخوانند: «فيا هذا من هذا الفجر الذي فيه استوى جمال القدم (میرزا حسینعلی) على عرش اسمه الاعظم

العظیم و فیه ولد من لم یلد و لم یولد» [۲۳]. [صفحه ۳۷] تناقض یعنی این: «زائیده شد در این روز کسی که زائیده و نه زائیده شده» ای کاش اهل بهاء نام پدر و مادر و پسر و دختر و برادر و خواهر میرزا حسینعلی را از کتابهای خود حذف می‌کردند تا راه برای ادعای ظهور خدا از عالم غیب در سال ۱۲۳۳ هـ - ق و صعودش به ملکوت اعلی در سال ۱۳۰۹ هـ - ق هموار می‌شد و الا خدای فامیل دار که در جهان خیلی زیاد است!

خدای درس خوان و مشق نویس

با این که بهائیان سعی دارند که میرزا حسینعلی را شخصی امی و درس نخوانده جلوه دهند تا راهی برای توجیه ادعای پیامبری و خدائی او بیابند اما مدارک زیر نشان می‌دهد که وی در کودکی مشغول تحصیل بوده است: عزیه خانم خواهر میرزا حسینعلی در نامه‌ی خود به [صفحه ۳۸] پسر وی عبدالبهاء می‌نویسد: «کسی (میرزا حسینعلی) که از بدایت عمر از صرف و نحو معانی و بیان آگاه و از قوانین شعراء عجم و عرب با اطلاع و از کتب و تواریخ و سیره با بهره ... و روز و شب با عرفا و دروایش محشور و در نظم و نثر نویسی معروف و مشهور» [۲۴]. سپس عزیه خانم می‌نویسد: «جناب میرزا، ابوی شما (بهاءالله) از بدایت عمر که به حد بلوغ رسیدند به واسطه‌ی فراهم بودن اسباب و گرد آمدن اصحاب اشتغال به درس و اهتمام به مشق داشتند و آنی خود را از تحصیل مقدمات فارغ نمی‌گذاشتند پس از تحصیل مقدمات عربیت و ادبیت به علم حکمت و مطالب عرفان قائل گردید ... اغلب روز و شب ایشان به معاشرت حکمای ذی‌شان و مجالست عرفا و درویشان [صفحه ۳۹] مشغول بود» [۲۵].

آموزش فلسفه و تصوف

کینیاژ دالگورکی می‌نویسد: «شبهات جمع کثیری در منزل حکیم (فیلسوف) احمد گیلانی مجتمع می‌شوند و شبهای دوشنبه و جمعه ذکر می‌گرفتند من هم در آنجا سرسپرده بودم دوستان و برادران طریقت بی‌شماری داشتم «میرزا آقاخان نوری» هم در این خانقاه سرسپرده بود و به واسطه‌ی او نوری‌ها و بستگان او که از اهل نور بودند جزو مرده‌ی حکیم و سرسپرده بودند از جمله‌ی بستگان او میرزا حسینعلی، میرزا یحیی ... محرم من شدند از هر جا خبری می‌شد به من اطلاع دادند ... من چند نفر محرم خود را تربیت جاسوسی می‌نمودم و هیچکدام لیاقت میرزا حسینعلی و برادرش [صفحه ۴۰] میرزا یحیی را نداشتند [۲۶]. خود میرزا حسینعلی می‌گوید: بعضی از عرفاء به بیت مبارک (خانه‌ی من) می‌آمدند و ملاقات واقع می‌شد این دخلی در تعلیم و تعلم نداشت! [۲۷]. میرزا حسینعلی بعد از ادعای خدائی می‌گوید: ما همه را به خواندن حکمت (فلسفه) سفارش می‌کنیم همچنان که قبلا نیز بندگان را به آن سفارش می‌کردیم و همانا ما خیرخواه دانا هستیم [۲۸]. میرزا حسینعلی می‌گوید: ای علماء آیا کسی از شما قادر است که با من در میدان مکاشفه و عرفان درافتد یا در مسابقه‌ی حکمت (فلسفه) و تبیان جولان نماید نه به خدای رحمان [صفحه ۴۱] هر کس که روی زمین است فانی شدنی است! [۲۹].

ادعای بابت

اشاره

سید علیمحمد شیرازی در شب جمعه‌ی ۵ جمادی الاولی ۱۲۶۰ هـ - ق در سن ۲۴ سالگی برای «ملاحسین بشرویه‌ای» اظهار داشت که من باب امام زمان (عج) هستم [۳۰] که آن شخص به جهت شیخی بودن مذهبش (که در جستجوی باب علم و رکن رابع بعد از فوت سید کاظم رشتی شاگرد شیخ احمد احسانی بود) فوراً ادعای او را پذیرفت و به وی ایمان آورد. و به دنبال وی در مدت کمی

حدود ۱۸ نفر از علمای شیخیه به بابت وی معتقد شدند. چرا که: اولاً: سابقه‌ی ذهنی نسبت به ادعای واسطه‌گری بین [صفحه ۴۲] امام زمان و مردم در زمان غیبت کبری داشتند (برخلاف عقیده‌ی شیعه و برخلاف توقیع شریف صادره از ناحیه‌ی مقدسه‌ی حضرت ولی عصر (عج) به علی بن محمد سمی). ثانیاً: سابقه‌ی آشنایی به شرکت سید علیمحمد باب در درس سید کاظم رشتی داشتند. این ۱۸ نفر از سوی باب ملقب به حروف حی شدند که مساوی است با عدد ۱۸. سید علیمحمد بعد از ایمان آوردن ۱۸ نفر از شیخیه و ایمان نیاوردن دیگران ادعای خود را قیامت تلقی کرد و اظهار داشت که تنها کسانی که در این قیامت از علم خود نفعی بردند، طلاب کاظمیون (شاگردان سید کاظم رشتی رهبر دوم شیخیه) بودند [۳۱]. و دستور داد که تخم مرغ را قبل از پختن به چیزی نزنید که محتوایش ضایع می‌شود چون که تخم مرغ روزی [صفحه ۴۳] من در ایام قیامت بوده است!

نگاهی به گفته‌های باب در اول ظهورش

سید علیمحمد باب می‌گوید: بر کل موجودات فرض است معرفت ۱۲ نفس مقدس که قائم مقام ولایت مطلقه‌ی (امیرالمؤمنین علیه‌السلام) بوده باشند... الحسن بن علی والحسین بن علی و... حسن بن علی و الحجّة القائم محمد بن الحسن صاحب الزمان و الفاطمة الصدیقه صلوات الله علیهم اجمعین. و این شمس عظمت و نجوم عزت در هر شأن قائم مقام رسول الله صلی الله علیه و آله بوده‌اند [۳۲]. تصریح به نام مبارک امام زمان (عج) و ولی شمردن حضرت فاطمه علیهاالسلام در آخر ائمه علیهم‌السلام ظاهراً جزو سلیقه‌های شیخیه است. [صفحه ۴۴]

اسلام نسخ نخواهد شد

سید علیمحمد باب می‌گوید: یوم ظهور حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله که مقام دین و اهل آن به مقام (فکسونا العظام لحما ثم أنشأناه خلقاً آخر) رسیده بود (فتبارک الله أحسن الخالقین) [۳۳] به علت آن که تبدیلی از برای او مقدر نشده این شریعت مقدسه هم نسخ نخواهد شد بل «حلال محمد حلال الی یوم القیامة و حرام محمد حرام الی یوم القیامة» [۳۴]. عبدالحمید اشراق خاوری (بهائی) می‌گوید: سید علیمحمد باب در اول کتاب تفسیر سوره‌ی یوسف نوشته است: «الله قد قدر أن یرج ذلك الكتاب...» که ترجمه‌اش این است: خدای متعال مقدر ساخت که این کتاب در تفسیر احسن القصص از جانب محمد بن الحسن... [صفحه ۴۵] علی بن ابیطالب بر بنده‌اش (من) بیرون آید تا از جانب ذکر حجت رسای خدا بر جهانیان باشد [۳۵]. سید علیمحمد در پایان کتاب صحیفه‌ی عدلیه‌ی خود می‌نویسد: «... و أشهد أن علی کان عبد بقیة الله فی کل الألواح» [۳۶] گواهی می‌دهم که علی (علیمحمد باب) بنده‌ی بقیة الله است در تمامی الواح (نوشته‌هایش). و در اول کتاب بین الحرمین خود می‌گوید: «قل اننی أنا عبد من (عبید) بقیة الله قد آمنت بالله و آیاته و ما نزل فی القرآن من عند الله و انه لا اله الا هو الشهد العلیم» [۳۷]. بگو من بنده‌ای از بندگان بقیة الله هستم که به خدا و آیاتش و تمامی آنچه که در قرآن از جانب خدا نازل شده، ایمان آورده‌ام و [صفحه ۴۶] خدائی جز خدای گواه و دانا نیست. سید علیمحمد باب در سوره‌ی قتال می‌گوید: «یا ایها المؤمنین قاتلوا المشرکین کافهً کما یردون الذکر کافهً و طیبوا الأرض للحجّة» [۳۸]. ای مؤمنان با مشرکان همگی بجنگید همچنانکه همگی آنها ذکر (باب) را رد می‌کنند و زمین را برای حجت (مهدی عج) آماده سازید. سید علیمحمد باب در ابلاغیه‌ی الف می‌گوید: گواهی می‌دهم که امروز حجت تو محمد بن الحسن است و گواهی می‌دهم که بعد از بابهای اربعه (نواب خاصه‌ی چهارگانه) بابی برای او (م ح م د بن الحسن عج) نیست... و این که در زمان غیبت (کبرای) آن حضرت علمائی هستند که مورد حمایت آن حضرتند [۳۹]. [صفحه ۴۷] ناگفته نماند که بعضی از بهائیان علت انکار حیات حضرت مهدی (عج) در دوران غیبت را طول عمر بیش از هزار ساله‌ی آن حضرت بیان می‌کنند که در پاسخ به این اشکال نظر آن حضرت بیان می‌کنند که در پاسخ به این اشکال نظر شما را به گفته‌ی یکی از بزرگان بهائیت جلب

می‌کنیم: «ابوالفضل گلپایگانی» در پاسخ سؤال «نورالدین هندی» از عمر دراز حضرت نوح می‌گوید: ... علت انکار طول عمر، استبعاد عادی است نه امتناع عقلی زیرا کمترین دلیل قطعی بر عدم امکان عمر دراز بیشتر از آنچه در این اعصار دیده می‌شود، نیست ... و عاقل خردمند به مجرد استبعاد برخلاف حکم قرآن شریف سخن نمی‌گوید زیرا که قرآن کتابی است جدی و قاطع و هرگز شوخی بردار نیست [۴۰]. [صفحه ۴۸]

ادعای قائمیت

اشاره

بعد از گرویدن ۱۸ نفر از شیخیه به سید باب به عنوان نائب خاص غیر منصوصه‌ی حضرت مهدی (عج) یا به اصطلاح رکن رابع ابداع شده توسط شیخ احمد احسائی سید باب زمینه را برای ادعای قائمیت مساعد دید اما از آنجا که یکی از علائم ظهور حضرت مهدی (عج) قیام از مکه‌ی مکرمه می‌باشد، تصمیم گرفت که به مکه برود و در همانجا یا بعد از بازگشت از مکه ادعای مهدویت و قائمیت نماید فلذا ظاهراً به طرف مکه حرکت کرد اما آیا واقعا به مکه رفته است یا نرفته است، معلوم نیست (خبری در دست نیست) . اما چون طرفداران (بابت) وی علاقه‌مند بودند که این ادعای او را علنی سازند تا عده‌ی زیادی به وی بگروند، فلذا هنوز وی از مکه برنگشته بود که بنا به نوشته‌ی «نییل زرنندی» (از بزرگان بهائیت) در غیاب او، «ملا صادق خراسانی» (یکی از بایبان اولیه در شیراز که امام جماعت [صفحه ۴۹] بود)، جمله‌ی «اشهد أن علیاً قبل نبیل باب بقیة‌الله» (گواهی می‌دهم که علیمحمد در ارتباط با بقیة‌الله است) را به فقرات اذان و اقامه اضافه کرد که این امر باعث بروز سر و صدا در شیراز گردید [۴۱]. بالاخره نظام‌الدوله حاکم وقت شیراز سوارانی را به بوشهر فرستاد تا سید علیمحمد را که در راه (رفتن یا برگشتن) بود، به شیراز بیاورند و مورد تحقیق و بازخواست قرار دهند. اشراق خاوری می‌نویسد: سید باب (بعد از خوردن یک سیلی از نوکر نظام‌الدوله) ادعای بابت و وکالت خود از جانب آن حضرت را پس گرفت و در مسجد وکیل شیراز و در حضور جمعیت گفت: «من نه وکیل قائم موعود هستم و نه واسطه بین امام و مردم هستم»، و بر مریدانش لعنت فرستاد [۴۲]. [صفحه ۵۰]

حرکت به سوی اصفهان

بالاخره سید علیمحمد باب زمینه را برای ماندن در شیراز مساعد ندید و ناچار به خروج از آن شهر و حرکت به طرف اصفهان گردید. احمد سروش می‌نویسد: بنا به قولی حرکت باب از شیراز به اصفهان در سال ۱۲۶۲ هـ - ق (۱۲۲۵ هـ - ش) بی‌مقدمه نبود زیرا سید علیمحمد قبلاً به طور نهانی به «منوچهرخان گرجی» (معمدالدوله) والی اصفهان که روسی‌الأصل و مسیحی مذهب بود، نامه نوشته بود و معمداالدوله نیز نهانی چند کس به سراغش فرستاده و به اصفهانش فراخوانده بود [۴۳] و به هنگام ورود به اصفهان، علمای اصفهان را جهت استقبال از وی ترغیب نمود و سید باب به منزل امام جمعه‌ی اصفهان (که منصوب به جانب رژیم قاجار بود) وارد شد. [صفحه ۵۱]

پذیرائی حاکم روسی‌الأصل و مسیحی از باب

بالاخره معمداالدوله در اثر فشار مردم و دستور حکومت مرکزی مجبور شد که باب را در روز روشن از اصفهان به سوی تهران گسیل دارد اما شب هنگام او را از مورچه‌خوار مخفیانه به اصفهان بازگردانید و در خانه‌ی خود (عمارت خورشید) مسکن داد و چهار ماه از وی پذیرائی شایان کرد. در این مدت از سید باب درخواست نمود که کتابی درباره‌ی نوبت خاصه (اثبات پیامبری و

خاتمیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بنویسد و او نیز درخواست او را با نوشتن کتاب نبوت خاصه اجابت کرد. منوچهرخان بعد از دیدن آن کتاب با صدای بلند گفت: «من تاکنون دیانت اسلام را قلباً معتقد نبودم و اقرار و اعتراف به صحت اسلام نداشتم» [۴۴]. [صفحه ۵۲]

وعده‌های فریبنده

شوقی افندی می‌نویسد: منوچهرخان گرجی (روسی) والی اصفهان به سید علیمحمد باب وعده داد که با محمدشاه قاجار خواهد جنگید و ایران را تسخیر نموده و مردم را به پیروی از وی وادار خواهد ساخت. و نیز چهل میلیون فرانک دارائی خود را به او خواهد بخشید و خواهر زیبای شاه را هم برای وی خواستگاری خواهد کرد [۴۵]. سید باب با امید به این گونه وعده‌های یک حاکم غیر مسلمان روسی‌الأصل به خود جرأت داد که ادعای قائمیت کند که به دنبال آن وقایع زیادی در میان شیعیان و طرفداران باب اتفاق افتاد. [صفحه ۵۳] در این نوشتار جهت اختصار از شرح وقایع قلعه‌ی طبرسی و زنجان خودداری می‌شود و فقط نظر خوانندگان را به گفته‌ی یکی از آن ۱۸ بابی (حروف حی) جلب می‌کنم: «عبدالحمید اشراق خاوری» (بهائی) می‌نویسد: جمال مبارک (میرزا حسینعلی) می‌فرمودند: روزی جناب وحید (میرزا یحیی ازل جانشین باب) پیش من آمدند لوحی از حضرت اعلی (باب) در دستشان بود ذکر نمودند که این باید به عبدالخالق (یزدی) برسد ... بردم و دادم ... لوح را تلاوت کرد چون به آیه‌ی عظمی و نفعه‌ی کبری رسید، «أنا القائم الذی أنتم بظهوره توعدون» لوح را انداخت و فریادش بلند شد که ای داد پسر من باحق کشته شد [۴۶]. لازم به تذکر است که پسر ملا عبدالخالق در واقعه‌ی قلعه‌ی طبرسی که طرفداران بابت باب با مردم و مأمورین [صفحه ۵۴] قاجار درگیر شدند، کشته شده بود. نبیل زرنندی می‌نویسد: قدوس (ملا محمد علی بارفروش) چون به مقبره‌ی شیخ طبرسی (در مازندران) رسید، پشت بدان داده آیه‌ی (بقیة‌الله خیر لکم) را خواند [۴۷]. میرزا حسینعلی می‌گوید: ... قائم حقیقی (سید علیمحمد باب) به نور الهی در ایران قیام بر امر فرمود و شهیدش نمودند [۴۸]. ناگفته نماند که بعد از کشته شدن باب، میرزا حسینعلی کتاب ایقان را برای اثبات قائمیت باب نوشت اما بعد از مردن خودش: شوقی افندی می‌گوید: حضرت بهاء‌الله (میرزا حسینعلی) در کتاب مستطاب ایقان همان قائم موعودی [صفحه ۵۵] است که ... جمیع انبیاء مأمور به بیان آن بوده [۴۹] فلذا کلمه‌ی قائم را از باب حذف می‌کند و می‌گوید: حضرت اعلی (سید باب) همان موعود مقدسی است که به ظهورش و عود جمیع انبیای سلف تحقق یافته است [۵۰]. بالاخره سید باب در اواخر عمرش ۱۲۶۵ هـ - ق ادعای قائمیت [۵۱] و رسالت و شارعیت [۵۲] و ربوبیت [۵۳] نمود و دو کتاب معروف بیان عربی و بیان فارسی را در زندان نوشت و ادعا کرد که «محمد نقطه‌ی فرقان است و من نقطه‌ی بیان» و هر دو یکی است [۵۴] فلذا معروف به نقطه‌ی اولی شد [صفحه ۵۶]

ادعای الوهیت

اشاره

شوقی افندی می‌گوید: در حقیقت عظمت حضرت باب بیشتر از آن جهت است که با قدرت و اختیارات انبیای اولوالعزم ظاهر شده و عصای رسالت مستقله را به نحوی که در هیچ یک از ظهورات قبل سابقه نداشته در ید اقتدار گرفته است [۵۵]. سید علیمحمد باب با نوشتن کتاب بیان عربی و لوح هیکل‌الدین که از آخرین نوشته‌های اوست، خود را ذات و هستی خدا خواند. وی در اول بیان عربی می‌گوید: «انی انا الله لا اله الا انا و ان ما دونی خلقی قل ان خلقی فاعبدونی» و در صفحه‌ی ۶ عربی می‌گوید: «و أن علی قبل نبیل ذات الله و کینونته» علی قبل از نبیل (۹۲ مساوی است با محمد) ذات خدا و هستی او است. ترقی سریع از باب حجت بودن تا

ذات الله شدن در عرض ۵ سال!! [صفحه ۵۷]

دیدار با من یظهره الله

سید باب در لوح هیکل‌الدین که در آخر کتاب بیان است، می‌گوید: «ان الله ربك لن یری و کل ما ینزل فی ذکر لقاء الله ذلک لقاء من یظهره الله أنتم لتنظرون» [۵۶]. همانا الله پروردگار تو هرگز دیده نمی‌شود و هر آنچه که (از آیات) درباره‌ی لقاء الله نازل می‌شود، راجع به دیدار کسی است که خدا او را آشکار می‌سازد و شما حتما او را نگاه می‌کنید. که مراد از این «من یظهره الله» با توجه به اول کتاب بیان عربی و ادعای انالله وی، همان خودش می‌باشد نه کسی که بعدا خواهد آمد و الا باید گفت سید باب به تعدد الله معتقد بوده است (نه تعدد آلهه) و یا می‌خواسته است از ذکر مشخصات موعود ملل طفره رود و زمینه را برای ادعاهای بعدی خود فراهم کند. [صفحه ۵۸] سید باب می‌گوید: جوهر دین اینست که: اولاً: شما به خدائی که جز او خدائی نیست ایمان بیاورید. ثانیاً: به کسی که خدا در روز قیامت (روز قیام یا روز رجعت) او را ظاهر می‌کند ایمان بیاورید. ثالثاً: به کتابی که خدای متعال بر او نازل می‌کند ایمان بیاورید. رابعاً: به کسی که خدای متعال قبلاً به نام علیمحمد ظاهر کرده ایمان بیاورید. خامساً: به آنچه که بر او در کتاب بیان فرورستاده ایمان بیاورید [۵۷]. [صفحه ۵۹]

تاریخ ظهور من یظهره الله

سید علیمحمد باب وقت ظهور «من یظهره الله» را ۶۶۲ سال بعد از نوشته شدن کتاب بیان در سال ۱۲۶۵ هـ - ق (۱۲۲۸ هـ - ش - ۱۸۴۹ م) می‌داند و می‌گوید: «شما بعد از اینکه از بیان ۶۶۲ سال گذشت ۱۱ سال در برابر پادشاهتان حاضر می‌شوید. سپس تکبیر می‌گوئید شاید که در چنان زمانی در برابر «من یظهره الله» حاضر شوید» [۵۸]. فلذا «میرزا یحیی صبح ازل» یا میرزا حسینعلی بهاءالله که ادعای بشارت باب به جانشینی خود یا ظهور خود به عنوان «من یظهره الله» نمودند و فرقه‌های ازلی و بهائی را به وجود آوردند، برخلاف گفته‌ی او عمل کرده‌اند و به اصطلاح برای خدا شدن بعد از «خدای اعدام شده» عجله کرده‌اند. [صفحه ۶۰]

دستور مصادره‌ی اموال

سید باب می‌گوید: تمامی اموال و املاک کسانی را که وارد دین بیان نمی‌شوند، بگیریید (مصادره کنید) سپس اگر ایمان آوردند، برمی‌گردانید. مگر این که شما در سرزمینی باشید که برای این کار (مصادره‌ی اموال مخالفین) قادر نیستید [۵۹].

دستور اعدام مخالفین

عبدالبهاء می‌گوید: در یوم ظهور حضرت اعلی (سید باب) منطوق بیان ضرب اعناق و حرق کتب و اوراق و هدم بقاع و قتل عام (الا من آمن و صدق) بود [۶۰]. و ابوالفضل گلپایگانی (بهائی) می‌گوید: پایه‌ی دین بیان بر افنای کل من لم یتدین بدین البیان و محور آثار ایشان [صفحه ۶۱] است [۶۱]. پس معلوم می‌شود مراد از شهادتین اقرار به الوهیت سید باب و ما انزل الله بودن بیان بوده است و سید باب دستور قتل و اعدام و مصادره‌ی اموال مخالفین خود را صادر کرده بوده است (نه دستور همزیستی مسالمت‌آمیز).

ممنوعیت داشتن کتاب

سید باب می‌گوید: در دین بیان از شما نهی شده است که بالاتر از عدد واحد (۱۹) تا کتاب داشته باشید (آن هم فقط منحصر به

تهیه ۱۹ تا از کاغذها و مهرهای من است) که اگر بیشتر از آن را تملک کردید، باید ۱۹ مثقال طلا بدهید (به کسی؟) [۶۲] و تمامی آنچه را که نوشته‌اید، باید از بین ببرید و فقط به بیان استدلال و تمسک کنید [۶۳]. [صفحه ۶۲]

اجتماع بدشت

اشاره

مقارن با ایام زندانی بودن سید باب در ماکو، طرفداران او در چند نقطه از ایران با مردم مسلمان و شیعه مذهب درگیر شدند که یکی از آنها مربوط به اجتماع آنان در دشت بدشت نزدیک شاهرود است یکی از سردمداران اجتماع بدشت زنی است ملقب به «قره‌العین» که دختر برادر شیخ محمدتقی قزوینی معروف به «شهید ثالث» است. شهید ثالث از جمله کسانی است که شیخ احمد احسائی را تکفیر نموده بود ولی دختر برادرش قره‌العین جزو طرفداران سید کاظم رشتی رئیس دوم فرقه‌ی شیخیه بود که وی بعد از ظهور باب به باب گروید و بابی شد. «طاهره زرین تاج ام‌سلمه» دختر محمد صالح قزوینی (متولد ۱۲۳۰ هـ - ق) که به خاطر ایمان و ارادت به سید [صفحه ۶۳] کاظم رشتی از سوی وی به «قره‌العین» ملقب گردیده بود، در سال ۱۲۵۹ هـ - ق جهت دیدار با سید کاظم رشتی به نجف رفت ولی قبل از رسیدن وی، سید کاظم از دنیا رفت و قره‌العین توسط ملاحسین بشرویه‌ای به سید علیمحمد باب گروید. عبدالبهاء می‌گوید: (دربدشت) شبها جمال مبارک (میرزا حسینعلی) و طاهره (قره‌العین) و قدوس (ملا محمدعلی بارفروش) ملاقات می‌نمودند. هنوز قانمیت حضرت اعلی (سید باب) اعلام نشده بود که جمال مبارک با جناب قدوس قرار بر اعلان ظهور کلی و نسخ و فسخ شرایع را دادند. طاهره بی‌پرده (بدون حجاب) از باغ بیرون آمد و به خیمه‌ی (جمال) مبارک شتافت ولی فریادکنان «این نفره‌ی ناقور» است و «این نفخه‌ی صور» است اعلام ظهور کلی شد جمیع حاضران پریشان شدند که چگونه نسخ شرایع شده و [صفحه ۶۴] این زن بی‌پرده بیرون آمد جمیع اصحاب اول همه فرار کردند یعنی به کلی منصرف شدند و بعضی در شک و شبهه افتادند و بعد از تردد به حضور آمدند [۶۴].

خدایان جدید

مسیونیکلای فرانسوی (بهائی) می‌گوید: پس از آن که بایان در آنجا (دشت بدشت) اجتماع نمودند و درباره‌ی ادعای سید باب تحقیق کردند و گفتند که «خدا ظهور کرده» جریانات عجیبی در این منطقه واقع گردید. گردانندگان بدشت دین اسلام را نسخ نموده گفتند: «قوانین دین جدید برای ما روشن نیست و دستورات دین گذشته هم از ارزش ساقط است» [۶۵]. [صفحه ۶۵] عبدالبهاء می‌نویسد: اظهار الوهیت و ربوبیت بسیاری نموده حضرت «قدوس» (محمد علی بارفروش بابلی) روحی له الفداء یک کتاب در تفسیر صمد نازل فرمودند از عنوان کتاب تا نهایتش «انی انا الله» است. جناب طاهره (قره‌العین قزوینی) «انی انا الله» را در بدشت تا عنان آسمان به اعلی النداء بلند نمود و همچنین بعضی اجباء دربدشت [۶۶]. میرزا حسینعلی می‌گوید: اگر شنیده می‌شود از مظاهر جامعه «انی انا الله» حق است و ربیبی در آن نیست چنانچه به کرات مبرهن شد که به ظهور و صفات و اسمای ایشان ظهور الله ... و اگر نغمه‌ی انی رسول الله برآرند، این نیز صحیح است و شکی در آن نه [صفحه ۶۶] و اگر جمیع، ندای انا خاتم النبیین برآرند، آن هم حق است و شبهه را راهی نه ... و سیبلی نه ... زیرا که جمیع حکم یک ذات و یک نفس و یک روح و یک جسد و یک امر دارند [۶۷]. آیا این همان اعتقاد سخیف «وحدت وجود» عرفای به اصطلاح اسلامی! و سفسطه‌ی واقعی فرقه‌ی ضاله‌ی متصوفه نیست؟ اگر بهائیت دست پرورده‌ی روس و انگلیس باشند آیا صوفیان دست پرورده‌ی دشمنان خدا نیستند؟ نبیل زرنندی می‌گوید: پس از خاتمه‌ی دوره‌ی بدشت جناب قدوس و طاهره با هم سوار کجاوه شدند و به طرف مازندران رفتند ... و محو تقالید

قدیم و آغاز روز جدید را به گوش مردم می‌رساندند ... خشم خدا بر آنها نازل گردید و مورد غضب پروردگار واقع شدند به این معنی که در حین [صفحه ۶۷] توجه به مازندران چون به قریه‌ی نیلا وارد گشتند، جماعتی بر آنها حمله‌ور شدند و بالای شدید از دست اعداء بر آن عده‌ی بی‌پروا که از روی هوای نفس به کسر حدود پرداخته بودند، وارد شد [۶۸]. ملا حسین بشرویه‌ای که از بزرگان باییت و اولین ایمان آورنده به باب بود، پس از شنیدن رسواییهای باییان در دشت بدشت گفت: اگر در بدشت بودم اصحاب آنجا را با شمشیر کيفر می‌نمودم [۶۹].

توبه نامه و اعدام سید باب

اشاره

جریان بایگیری باعث درگیری‌هایی میان مردم و دولتیان از یک سو و طرفداران باب از سوی دیگر در چند نقطه‌ی ایران گردید. فلذا «محمدشاه قاجار» به ولیعهد خود (ناصرالدین میرزا) در تبریز دستور داد که جلسه‌ای از [صفحه ۶۸] علماء ترتیب دهد و ادعاهای سید علیمحمد باب را مورد بازجوئی و تحقیق قرار دهد تا بعداً تصمیمات مقتضی بگیرد. «ناصرالدین میرزا» نیز این جلسه را ترتیب داد و گفتگوئی میان باب و علمای حاضر در مجلس واقع شد که در اکثر کتابهای مربوط به باب آمده است. در اینجا فقط به قسمتی از آن گفتگو که ناصرالدین میرزا طی نامه‌ای به پدرش گزارش داده است، اشاره می‌کنیم: ناصرالدین میرزا ولیعهد، در گزارشی به شاه چنین می‌نویسد: هو الله تعالی شأنه. «قربان خاک پای مبارک شوم. در باب «باب» که فرمان قضا صادر شده بود که علمای طرفین را حاضر کرده با او گفتگو نمایند، حسب الحکم همایون محصل فرستاده با زنجیر از ارومیه آورده به کاظم‌خان سپرد و رقعه به جناب [صفحه ۶۹] مجتهد نوشت که آمده به ادله و براهین و قوانین دین مبین گفت و شنید کنید، جناب مجتهد در جواب نوشتند که از تقریرات جمعی معتمدین و ملاحظه‌ی تحریرات این شخص بی‌دین، کفر او اظهر من الشمس و اوضح من الأمس است، بعد از شهود، تکلیف داعی مجددا در گفت و شنید نیست. لذا جناب آخوند و ملامحمد و ملامرتضی‌قلی را احضار نمود و در مجلس از نوکران این غلام امیر اصلانخان و میرزا یحیی و کاظم‌خان نیز ایستادند. اول حاجی ملامحمود پرسید که مسموع می‌شود که تو می‌گوئی من نایب امام هستم و بابم، و بعضی کلمات گفته که دلیل بر امام بودن، بلکه پیغمبری تست، گفت: بلی حیب من، قبله‌ی من، نایب امام هستم و باب هستم و آنچه گفته‌ام و شنیده‌اید، راست. اطاعت من بر شما لازم است. به دلیل «ادخلوا الباب سجدا» ولكن این کلمات را من نگفته‌ام، آن که گفته است، گفته است. پرسیدند: گوینده کیست؟ جواب داد: آن که به کوه طور تجلی کرد. [صفحه ۷۰] روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیک بختی منی در میان نیست. اینها را خدا گفته است. بنده به منزله‌ی شجره‌ی طور هستم، آن وقت در او خلق می‌شد، الان در من خلق می‌شود. به خدا قسم کسی که از صدر اسلام تاکنون انتظار او را می‌کشیدید، منم. آن که چهل هزار علماء منکر او خواهند شد، منم. پرسیدند این حدیث در کدام کتاب است که چهل هزار علماء منکر خواهد گشت؟ گفت: اگر چهل هزار نباشد، چهار هزار که هست! مرتضی‌قلی گفت: بسیار خوب، تو از این قرار صاحب‌الأمری، اما در احادیث هست و ضروری مذهب است که آن حضرت از مکه ظهور فرمود، و نقبای جن و انس با چهل و پنج هزار جنیان ایمان خواهند آورد. و موارث انبیاء از قبیل زره داود و نغین سلیمان و ید بیضاء با آن جناب خواهند بود، کو عصای موسی، و کو ید بیضاء؟ جواب داد که: من مأذون به آوردن اینها نیستم. جناب آخوند ملا محمد گفت: غلط [صفحه ۷۱] کردی که بدون اذن آمدی. بعد از این پرسیدند که معجزات و کرامات چه داری؟ گفت: اعجاز من این است که برای عصای خود آیه نازل می‌کنم و شروع کرد به خواندن این فقره: «بسم الله الرحمن الرحيم، سبحان الله القدوس السبوح الذی خلق السموات و الأرض كما خلق هذه العصاء آیه من آیاته». اعراب کلمات را به قاعده‌ی نحو غلط خوانده تاء سموات را به فتح خواند. گفتند:

مکسور بخوان! آنگاه الارض را مکسور خواند، امیراصلاحان خان عرض کرد: اگر این قبیل فقرات از جمله آیات باشد، منمهم توانم تلفیق کرد و عرض کرد: «الحمد لله الذی خلق العصاء کما خلق الصباح و المساء» باب خجل شد. بعد از آن حاجی ملا محمود پرسید که: در حدیث وارد است که مأمون از جناب امام رضا علیه السلام سؤال نمود که دلیل بر خلافت جد شما چیست؟ فرمود: آیه‌ی (و أنفسنا) مأمون گفت: «لولا نساننا» حضرت فرمود: «لولا انبائنا» این سؤال و جواب را تطبیق بکن و مقصود را [صفحه ۷۲] بیان نما. باب ساعتی تأمل نموده جواب نگفت. بعد از این مسائلی از فقه و سایر علوم پرسیدند، جواب گفتن نتوانست حتی از مسائل بدیهه‌ی فقه از قبیل شک و سهو سؤال نمودند، ندانست و سر به زیر افکند، باز از آن سخنهای بی معنی آغاز کرد که همان که به طور تجلی کرد زیرا که در حدیث است که آن نور، نور یکی از شیعیان بوده است. این غلام گفت: از کجا که آن شیعه‌ی تو بود، و شاید نور مرتضی قلی بوده، بیشتر شرمگین شد و سر به زیر افکند. چون مجلس گفتگو تمام شد، جناب شیخ الاسلام احضار کرده باب را چوب مضبوط زده تنبیه معقول نموده و توبه‌ی بازگشت و از غلطهای خود انابه و استغفار کرد و التزام پا به مهر سپرده که دیگر (از) این غلطها نکند. و الاذن محبوس و مقید است. منتظر حکم اعلیحضرت اقدس همایون شهریاروی روح العالمین فداه است. امر امر همایونی است (انتهی). [صفحه ۷۳] پس از جلسه‌ی یاد شده، علماء و قاجاریان، میرزا علیمحمد باب را وادار کردند تا التزام کتبی بسپارد که از این پس گرد چنین مسائلی و گفته‌هایی نگردد. در این نوشته که به «توبه‌نامه‌ی باب» معروف شده و در گاوصندوق مجلس شورای ملی (سابق) بایگانی گشته، باب چنین می نویسد: «فداک روحی، الحمد لله کما هو أهله و مستحقه، که ظهورات فضل و رحمت خدا را در هر حال بر کافه‌ی عباد خود شامل گردانیده، بحمد الله ثم حمدا له که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرموده که به ظهور عطفش عفو از بندگان و تستر بر مجرمان و ترحم بر یاغیان فرموده، اشهد الله من عنده که این بنده‌ی ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت او باشد، اگرچه بنفسه وجودم ذنب صرفست. ولی چون قلبم موقن به توحید خداوند، جل ذکره و نبوت رسول او و ولایت اهل ولایت اوست، و لسانم مقرر بر کل ما نزل من عندالله است، امید رحمت او را دارم و مطلقا خلاف رضای حق را [صفحه ۷۴] نخواسته‌ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بوده از قلم جاری شده غرضم عصیان نبوده و در هر حال مستغفر و تائبم حضرت او را، و این بنده را مطلقا علمی نیست که منوط به ادعائی باشد. استغفر الله ربی و اتوب الیه من ان ینسب الی أمر و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده دلیلش بر هیچ امری نیست و مدعی نیابت خاصه‌ی حضرت حجه‌الله علیه السلام را محض ادعای مبطل و این بنده را چنین ادعائی نبوده و نه ادعای دیگر، مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت چنان است که این دعاگو را به الطاف و عنایات بساط رأفت خود سرفراز فرمایند. والسلام» [۷۰]. با اینکه باب توبه‌نامه را نوشته و برای شاه فرستاده بوده، علمای تبریز آن را نپذیرفته در جوابش چنین نوشتند: «سید علی محمد شیرازی - شما در بزم همایون و [صفحه ۷۵] محفل میمون در حضور نواب اشرف والا ولیعهد دولت بی‌زوال، ایده الله و سده و نصره، و حضور جمعی از علمای اعلام، اقرار به مطالب چندی کردی که هر یک جداگانه باعث ارتداد شماست و موجب قتل. توبه‌ی مرتد فطری مقبول نیست و چیزی که موجب تأخیر قتل شما شده، شبهه خبط دماغ است. اگر آن شبه رفع شود، بلا تأمل احکام مرتد فطری به شما جاری می‌شود.» حرره خادم الشریعة الطاهره؛ ابوالقاسم الحسن الحسینی؛ علی اصغر الحسن الحسینی

تأدیب و حبس از نظر باب

سید باب که در عمر خود چندین بار چوب تأدیب خورده بود، در کلاس درس شیخ عابد، در مسجد وکیل شیراز، در مجلس ولیعهد در تبریز و ... در کتاب بیان عربی [صفحه ۷۶] خود که در زندان ماکو یا چهریق نوشته است، خطاب به شیخ محمد عابد (معلم شیخی مذهب خودش در شیراز) می‌گوید: «ای محمد معلم من قبل از این که پنج سال من تمام شود (ظاهرا پنج سال درس

خواننده بود نه این که قبل از پنج سالگی به مدرسه رفته باشد) مرا نزن ولو به یک چشم به هم زدن باشد چون که قلب من بسیار رقیق است و بعد از آن مرا ادب کن و از حد وقار هم مرا خارج نکن و اگر هم خواستی بزنی از پنج تا بیشتر نزن و نیز بر گوشت بدنم نزن مگر این که میان شلاق و بدنم ساتری حائل باشد که اگر از این دستور تجاوز کردی، همسرت به مدت ۱۹ روز بر تو حرام می‌شود (هر چند که فراموش کرده باشی) و اگر همسری نداشته باشی پس به خاطر آنچه که زده‌ای باید ۱۹ مثقال طلا نفاق بکنی اگر می‌خواهی از مؤمنین (به من) [صفحه ۷۷] باشی و نزن مگر خیلی خفیف و سبک» [۷۱]. سید باب دستوری مشابه برای کسی که دیگری را زندانی بکند، صادر کرد و گفت: هر کس، دیگری را زندانی کند همسرانش بر وی حرام می‌شود و اگر نزدیکی کند باید ۱۹ مثقال طلا در هر ماه بپردازد (به کی؟) و اگر نطفه‌ای در آن زمان منعقد شد، باید گواهی بدهند [۷۲] که این فرزند مال او نیست و هیچ ایمانی هم از وی قبول نیست. سید باب پس از چند روز که از ماجرای توبه‌اش گذشت، بار دیگر به زندان چهریق در آذربایجان غربی برده شد تا این که در روز ۲۸ شعبان ۱۲۶۶ (مطابق با ۱۷ تیرماه ۱۲۲۹ هـ - ش و ۹ ژوئیه ۱۸۵۰ م) در اوائل سلطنت ناصرالدین شاه به دستور میرزا تقی خان امیرکبیر صدر اعظم مجدداً به تبریز منتقل و به دار آویخته و تیرباران شد [۷۳]. [صفحه ۷۸] لازم به تذکر است که اعدام باب بر اساس فتوای علمای شیخیه ساکن تبریز و به جرم ارتداد فطری و به قصد خشکاندن منبع فتنه از سوی امیرکبیر انجام گرفت فلذا جنازه‌ی او را دفن نکردند، بلکه بعد از چند روز گردانیدن در شهر به خندقی (گودالی) در بیرون شهر انداختند [۷۴]. عباس افندی و عبدالحمید اشراق خاوری (بهائی) می‌نویسند: «گنسل روس در تبریز با نقاش ماهر به کنار خندق رفته نقشه‌ی آن دو جسد (سید علیمحمد باب و ملا محمد علی زنوزی که به همراه باب اعدام شد) معطر! که در کنار خندق بود، برداشت [۷۵]. [صفحه ۷۹]

جانشین باب

میرزا یحیی ملقب به صبح ازل (فرزند میرزا عباس نوری مشهور به میرزابزرگ) در سال ۱۲۷۴ هـ - ق (۱۲۳۷ هـ - ش) به دنیا آمد و در ۱۹ سالگی (بدون این که باب را ببیند) به او گروید و نامه‌ای به وی که در زندان چهریق بود، نوشت و خود را پیرو و عبد باب معرفی کرد. گویند نامه‌ی سوزناک وی چنان در باب مؤثر افتاد که او را همان «من یظهره الله» نامید و طی نامه‌های متعدد او را قائم مقام و تجلی جدید بعد از خود و همشأن و هم‌مقام با خود شمرد و پاره‌ای از اشیاء خصوصی خود را هم قبل از کشته شدن به وی فرستاد و بدین ترتیب میرزا یحیی یک سال قبل از کشته شدن باب در رمضان ۱۲۶۵ هـ - ق خلیفه باب تلقی شد [۷۶]. با توجه به این که سید باب ظهور من یظهره الله را ۶۶۲ سال بعد از خود گفته است اطلاق این کلمه بر میرزا یحیی از سوی باب اگر واقعیت داشته باشد، تناقض آشکاری است چرا که میرزا یحیی تا ۶۶۲ سال زنده [صفحه ۸۰] نمی‌ماند.

ماجرای دخالت سفیر روس در آزادی میرزا حسینعلی

اشاره

در ۲۸ شوال ۱۲۶۸ هـ - ق (۲۳ / ۵ / ۱۲۳۱ هـ - ش) عده‌ای از بایبان به ناصرالدین شاه حمله کردند پس از این سوء قصد نافرجام به شاه قاجار دستور دستگیری تمامی بایبان از جمله میرزا حسینعلی نوری به عنوان رهبر این توطئه صادر شد. میرزا حسینعلی به سفارت روس در تهران پناهنده شد. شاه فوراً مأموری فرستاد تا میرزا حسینعلی را از سفارت روس تحویل گرفته به نزد شاه بیاورد سفیر روس «پرنس دالگورکی» از تسلیم میرزا حسینعلی به مأمور شاه امتناع ورزید. اشراق خاوری می‌گوید: (میرزا حسینعلی از افجه به طرف تهران حرکت کرد) (میرزا حسینعلی) در بین راه به [صفحه ۸۱] سفارت روس که در زرگنده نزدیک نیاوران بود، رسیده

میرزا مجید منشی سفارت روس از آن حضرت مهمانی کرد و پذیرائی نمود جمعی از خادمین حاجی علیخان حاجب‌الدوله حضرت بهاءالله را شناختند و او را از توقف حضرت بهاءالله در منزل منشی سفارت روس آگاه ساختند [۷۷]. شوقی افندی می‌گوید: میرزا مجید شوهر همشیره‌ی مبارک (میرزا حسینعلی) که در خدمت سفیر روس «پرنس دالگورکی» سمت منشی‌گری داشت، آن حضرت را ملاقات و ایشان را به منزل خویش که متصل به خانه‌ی سفیر بود، رهبری و دعوت نمود [۷۸]. ولی در اثر اصرار شاه سفیر روس مجبور به تحویل دادن میرزا حسینعلی به مأمورین شاه شد. احمد سروش می‌نویسد: هنگام دستگیری وی (میرزا حسینعلی) دختر سفیر روس زار می‌گریست که ای پدر [صفحه ۸۲] مبادا بگذاری این میهمان و زینهار بزرگوارت را دولت ایران آسیبی برساند [۷۹]. شوقی افندی می‌گوید: سفیر روس پرنس دالگورکی ضمن تحویل او (میرزا حسینعلی) به مقامات دولتی ایران به صدر اعظم (میرزا آقاخان نوری) پیغام فرستاد که میرزا حسینعلی و دیعه‌ی پربهائی برای دولت روسیه است [۸۰] (که به حکومت ایران سپرده است). اشراق خاوری می‌نویسد: پرنس دالگورکی سفیر روس در تهران کاغذی به صدر اعظم میرزا آقاخان نوری وزیر ناصرالدین شاه نوشت که: باید میرزا حسینعلی را از طرف من پذیرائی کنی و در حفظ این امانت بسیار کوشش نمائی و اگر آسیبی به او برسد و حادثه‌ای رخ دهد، شخص تو مسؤول سفارت روس خواهی بود [۸۱]. [صفحه ۸۳]

از بردگی تا خدائی

میرزا حسینعلی خطاب به ناصرالدین شاه می‌نویسد: «یا ملک الأرض اسمع نداء هذا المملوک انی آمنت بالله و آیاته» [۸۲]. «ای پادشاه روی زمین ندای این برده را بشنو، همانا من بنده‌ای هستم که به خدا و نشانه‌های او ایمان دارم». بهیه دختر میرزا حسینعلی می‌گوید: اخبار وقایع (دستگیری و زندانی شدن میرزا حسینعلی بعد از توطئه‌ی ترور شاه) به واسطه‌ی خواهر مهربان پدرم که عیال میرزا یوسف نامی از اتباع روس و رفیق قنصل روس در تهران بود، به ما می‌رسید... یک روز میرزا یوسف دریافت که ملایان در صدد کشتار پدرم هستند میرزا یوسف موضوع را با قنصل روس در میان نهاده و این دولت ذی نفوذ تصمیم بر خنثی نمودن [صفحه ۸۴] این نقشه گرفت صحنه‌ی جالب توجهی در محکمه که احکام اعدام را صادر می‌کرد، به عرصه‌ی ظهور آمد. اسماعیل راین می‌نویسد: با توجه به مفاد عهدنامه‌های ترکمان‌چای و گلستان، که دولت روسیه (با ایران) قرار گذاشت که با تبعه‌ی آن دولت طبق مقررات کاپیتولاسیون رفتار شود و بنابراین مقررات، هر یک از طرفین دعوا، تبعه‌ی کشور روسیه باشد باید محاکمه در حضور نماینده‌ی دولت روس انجام گردد فلذا در مورد محاکمه و آزادی میرزا حسینعلی نوری هم بر طبق مقررات کاپیتولاسیون رفتار شد گویا که ایشان هم تبعه‌ی رسمی دولت روس بوده‌اند [۸۳]. بهیه دختر میرزا حسینعلی می‌گوید: (بعد از شروع جلسه‌ی دادگاه برای محاکمه پدرم) قنصل روس بدون اندک بی‌می‌قیام نموده و اعضای محکمه را مخاطب ساخته و [صفحه ۸۵] گفت: آیا تاکنون به اندازه‌ی کافی انتقام بی‌رحمانه‌ی خود را نگرفته‌اید... چگونه ممکن است که شماها حتی بتوانید چنان فکر کنید که این محبوس عالی‌نسب (میرزا حسینعلی) نقشه‌ی چنان عمل احمقانه‌ی سوء قصد به حیات شاه را کشیده باشد... من تصمیم دارم که این شریف‌زاده‌ی بی‌گناه (میرزا حسینعلی) را تحت حمایت دولت روسیه درآورم بنابراین برحذر باشید زیرا اگر یک موی از سر او کم شود، برای تنبیه شماها نهرهای خون در این شهر جاری خواهد شد! امیدوارم به این اخطار من کمال توجه را مبذول دارید و بدانید که در این موضوع دولت متبوع من پشتیبان من است [۸۴]. شوقی افندی (به نقل از میرزا حسینعلی) می‌نویسد: [صفحه ۸۶] ایامی که این مظلوم (میرزا حسینعلی) در سجن اسیر سلاسل و اغلال بود، سفیر دولت بهیه (روس) ایده‌الله تبارک و تعالی نهایت اهتمام در استخلاص این عبد مبذول داشت و مکرر اجازه‌ی خروج از سجن صادر گردید. بالاخره در اثر پافشاری و مساعی موفور حضرت سفیر استخلاص حاصل گردید اعلیحضرت امپراطور دولت بهیه روس ایده‌الله تبارک و تعالی حفظ و رعایت خویش را فی سبیل الله مبذول داشت [۸۵]. شوقی افندی می‌گوید: از یک طرف وساطت و دخالت پرنس دالگورکی سفیر روس در ایران که به

جمع وسائل در آزادی بهاء‌الله بکوشید و در اثبات بی‌گناهی آن مظلوم آفاق سعی مشکور مبذول داشت و از طرف دیگر اقرار و اعتراف رسمی ملا-شیخ علی ترشیزی ملقب به عظیم که در زندان حضور [صفحه ۸۷] حاجب‌الدوله و مترجم سفارت روس و نماینده‌ی حکومت، براث بهاء‌الله را تأیید و اجراء دخالت و شرکت خویش را در حادثه‌ی ترور شاه اظهار نمود، ... باعث آزادی وی شد [۸۶]. بهیه دختر میرزا حسینعلی می‌افزاید: طولی نکشید که شنیدم حاکم از ترس این که بی‌توجهی به اخطار سخن قنسول روس نشود، فوراً دستور آزادی پدرم را می‌دهد و در عین حال حکم به تبعید او و فامیلش صادر می‌گردد ده روز مهلت تدارک سفر داده شده بود [۸۷]. شوقی ربانی (افندی) می‌گوید: سفیر روس چون از فرمان سلطانی استحضار یافت و بر مدلول آن مطلع گردید، از او خواست تا اجازه فرمایند او را تحت حمایت و مراقبت دولت متبوعه‌ی خویش وارد و وسائل حرکت وجود اقدس را [صفحه ۸۸] به خاک روس فراهم سازد [۸۸]. میرزا حسینعلی می‌گوید: این مظلوم از ارض طا (طهران) به امر حضرت سلطان به عراق عرب توجه نمود و از سفارت ایران و روس هر دو ملتزم رکاب بودند [۸۹]. میرزا حیدرعلی اصفهانی (بهائی) می‌گوید: آقای میرزا حسینعلی تحت تسلط دولت روس قرار گرفته و بهائیان از حمایت بی‌دریغ دربار روسیه برخوردار بوده‌اند [۹۰]. [صفحه ۸۹]

خدای نجات یافته از زندان

میرزا حسینعلی از این که الکساندر نیکلاویچ (الکساندر دوم) امپراتور روس دستور حمایت و آزادی او را داده است، تشکر کرد: «ای پادشاه روس ندای خداوند ملک قدوس را بشنو (منظور از خداوند خود میرزا حسینعلی بهاء است) و به سوی بهشت بشتاب، آن جایی که در آن ساکن شده است، کسی که در بین ملاً بالا به اسماء حسنی نامیده شده و در ملکوت انشاء به نام خداوند روشنی‌ها نام یافته است. مبادا اینکه هوای نفست تو را از توجه به سوی خداوند بخشاینده‌ی مهربان بازدارد. ما شنیدیم آنچه را در پنهانی با مولای خود گفته و لذا نسیم عنایت و لطف من به هیجان آمد و دریای رحمتم به موج افتاد، ترا به حق جواب دادیم، به درستی که خدای تو دانا و حکیم است. و به تحقیق یکی از سفیرانت مرا یاری کرد، هنگامی که در زندان تهران اسیر غل و زنجیر بودم. برای این کار خداوند برای تو مقامی را نوشته است که علم هیچ کس بدان احاطه ندارد. مبادا این [صفحه ۹۰] مقام را از دست دهی» [۹۱]. شوقی ربانی نیز در کتاب «قرن بدیع» در تأیید لوح بهاء‌الله می‌نویسد: در سنین بعد در لوحی که به امپراتور روس نیکلاویچ (الکساندر دوم) نازل شده آن وجود مبارک عمل سفیر را تقدیر می‌کند. و نیز در مقام دیگر می‌فرماید: ایامی که این مظلوم در سجن اسیر سلاسل و اغلال بود، سفیر دولت بهیه - ایده‌الله تبارک و تعالی - نهایت اهتمام بر استخلاص این عبد مبذول داشت. و مکرر اجازه‌ی خروج از سجن صادر گردید، ولی پاره‌ای از علمای مدینه در اجرای این منظور ممانعت نمودند بالاخره در اثر پافشاری و مساعی موفور حضرت سفیر استخلاص حاصل گردید. اعلیحضرت امپراتور دولت بهیه‌ی روس ایده‌الله تبارک و [صفحه ۹۱] تعالی حفظ و حمایت خویش را فی سبیل الله مبذول داشت. و این معنی علت حسد و بغضای جهلای ارض گردید [۹۲]. علاوه بر صدور این الواح و آیات، مبین ارتباط بهاء‌الله با دولت روس یا لاقلاً حمایت تقسیم آن دولت از او و بهائیان، اقرارنامه‌ای است از میرزا حسینعلی نوری (بهاء‌الله) که دریافت مقرری را از جانب وی تأیید می‌کند. البته چون در دوران پیشوائی بهاء‌الله، فقط دولت روسیه‌ی تزاری او را تحت حمایت خود قرار داده بود. می‌توان گفت که وی مقرری خود را نیز از روسها دریافت می‌داشته است. بهاء‌الله در یکی از الواح می‌نویسد: «قسم به جمال قدم که اول ضرری که بر این غلام وارد شد، این بود که قبول شهریه از دولت نمود» [۹۳]. [صفحه ۹۲]

توطئه برای غصب مقام

احمد سروش می‌نویسد: میرزا یحیی صبح ازل که مردی درویش مسلک و صوفی‌منش و اهل ریاضات و قناعت بود پس از ماجرای

سوء قصد بایبان به ناصرالدین شاه پنهانی از ایران خارج شد و در اواخر سال ۱۲۶۸ هـ - ق در بغداد سکونت نمود و به حکم روحیه انزواطلبی و عزلت‌گزینی یا به منظور ایجاد سطوت و ابهت پرده‌نشین شد و برادرش میرزا حسینعلی را واسطه میان پیام‌های خود با بایبان قرار داد و میرزا حسینعلی هم از این موقعیت استفاده کرد و خود را مطرح نمود که مورد اعتراض ازلیان قرار گرفت [۹۴]. [صفحه ۹۳]

درویش محمد یا میرزا حسینعلی صوفی

اشاره

احمد سروش می‌نویسد: میرزا حسینعلی پس از بروز اختلاف میان خود و طرفداران برادرش از بغداد به سلیمانیه در کردستان عراق رفت و در آنجا رخت درویشی پوشیده و تاج درویشی به سر گذاشت و خود را درویش محمد معرفی کرد و چون ذوق و سواد و شور و حال صوفیگرانه داشت، با سران صوفی مشرب آن دیار جوشید و معلوماتی به دست آورد [۹۵]. تصویر میرزا حسینعلی به عنوان درویش محمد در کتاب پرنس دالگورکی ص ۴۷ دیدنی است ببینید و باور کنید. میرزا حسینعلی می‌گوید: در دبستان علم الهی نفوسی ظاهر گشتند که حقیقت را به استنشاق (ظاهرا به هنگام استفاده از افیون!) تمیز می‌دهند [۹۶]. [صفحه ۹۴]

دشمن شیعه

میرزا حسینعلی می‌گوید: لعمرالله حزب شیعه از مشرکین از قلم اعلی در صحیفه‌ی حمراء مذکور و مسطور [۹۷] دشمنی میرزا حسینعلی نسبت به شیعه تا آن حد بود که به مردم توصیه کرد اگر بهائی نمی‌شوید لاقلاً دست از شیعیگری بردارید [۹۸]. عزیه خواهر میرزا حسینعلی می‌نویسد: (میرزا حسینعلی) در سلیمانیه‌ی عراق برای اظهار یگانگی و اتحاد عقیده با اکراد گفته بود: ۱- حضرت صادق علیه‌السلام سبب گمراهی این امت و مایه اختلاف مذهب اسلام شد. ۲- و جعفر کذاب را بر آن حضرت ترجیح داده بود، محض این که با این دسایس بلکه تصرفی در قلوب [صفحه ۹۵] آنها کرده ریاستی به دست آورد ولی علمای آنجا مطلع شده بودند و از کارهای او جلوگیری کردند و روزگارش به سختی کشید [۹۹].

خدای معلول

بعد از دو سال، مجدداً میرزا یحیی برادرش را به بغداد فراخواند اما اختلاف این دو برادر بر سر جانشینی سید باب بیشتر شد بهائیان میرزا یحیی را متهم می‌کنند که به میرزا حسینعلی سم داد و او را مریض و معلول نمود و شوقی افندی و اشراق خاوری می‌نویسند: میرزا یحیی، برادرش (میرزا حسینعلی) را دعوت کرد و چای مسموم به هیکل مبارک (میرزا حسینعلی) نوشانید جمال مبارک مریض شد و مدتی در بستر بود [۱۰۰]. [صفحه ۹۶] ولی عزیه خانم خواهر میرزا حسینعلی برای عبدالبهاء می‌نویسد: عمه جان، سالهای درازی جناب ابوی شما را مرض فق ملازم رکاب بوده و رعشه‌ی دست شاهد حضور و غیاب و از خود نتوانستند رفع کنند چگونه امراض مزمنه‌ی نفسانیه عباد را مداوا کنند؟! طیب یداوی الناس و هو علیل! [۱۰۱].

اوباش‌های میرزا حسینعلی

عزیه خواهر میرزا حسینعلی می‌نویسد: جمع‌آوری جمعی از قلاش و اوباشهای ولایات ایران، جسته و گریخته‌های آن سامان را که هیچ زمان به هیچ مذهبی داخل نشده و به هیچ پیغمبری ایمان نیاورده و جز آدمکشی کاری نیافته و به غیر از مال مردم بردن به

شغلی نشتافته با آن ادعای حسینی کردن، اشرار شمر کردار را به [صفحه ۹۷] دور خود جمع نمودند و از هر نفسی که غیر از رضای خاطر ایشان نفسی برآمد قطع کردند و از هر سری که جز تولی ایشان صدائی برآمد کوبیدند. و از هر حلقی که غیر از خضوع به ایشان حرفی بیرون آمد و در هر دلی که او را از سوای محبت ایشان بود، شکافتند اصحاب درجه اول ... از خوف آن جلا دادن خونخوار به عزم زیارت اعتاب شریفه به ارض طف (کربلا) و نجف و برخی به اطراف دیگر هزیمت نمودند. جمعی دیگر را در شب تار کشته اجساد آنها را به دجله انداختند و بعضی را در روز روشن در میان بازار حراج با خنجر و قمه پاره پاره کردند چنانکه بعضی از مؤمنین و معتقدین را این حرکات ناسخ اعتقاد و ناسخ اعتماد گردید و به واسطه‌ی این افعال زشت و خلاف کاری‌ها از دین بیان عدول کرده و این بیت را انشاء نمودند در محافل می‌خواندند و می‌خندیدند: [صفحه ۹۸] اگر این حسینعلی مظهر آن حسین علی است هزار رحمت حق بر روان پاک یزید باد [۱۰۲]. ناگفته نماند که خود میرزا حسینعلی به مفساد و جنایات طرفداران خود اعتراف می‌کند که بعدا خواهد آمد. میرزا حسینعلی می‌گوید: علت و سبب اعظم کدورت جمال ابهی (خودش) از میرزا یحیی و الله الذی لا اله الا هو این بوده که در حرم نقطه اولی روح ما سواه فداه (باب) تصوف نمود با این که در کل کتب سماوی حرام است. و بیش‌تر می‌او به مقامی رسیده که مخصوص زوجات خود را در مکتوبات باب، خود حرام نموده معذکک دست تعدی و خیانت به حرم مطهر ملیک علام گشوده فاف له و لوفائه و کاش به نفس خود قناعت می‌نمود، بلکه او را بعد از ارتکاب خود وقف مشرکین (اطرافیان خود) نمود و جمیع اهل بیان شنیده و [صفحه ۹۹] می‌دانند سیئات او را [۱۰۳]. ناگفته نماند که بعد از تبعید شدن این دو برادر به استانبول و سپس به عکا و قبرس میرزا یحیی صبح ازل در سن ۸۲ سالگی در روز دوشنبه ۱۱ جمادی الاولی ۱۳۳۳ هـ - ق در شهر ماغوسای قبرس از دنیا رفت و در یک فرسنگی آن شهر دفن شد.

نسخ اسلام و نسخ بیان

اشاره

بهائیان به هنگام روبرو شدن با اعترافات سید باب درباره‌ی وجود امام زمان علیه‌السلام و ادعای بابتش نسبت به آن حضرت در ابتدای امر و ادعای شاریت و الوهیت با نوشتن بیان عربی و بیان فارسی می‌گویند که سید باب دین اسلام را نسخ کرده است و دین جدیدی آورده است و به [صفحه ۱۰۰] هنگام روبرو شدن با اختلاف نظرهای سید باب و میرزا حسینعلی می‌گویند که بهاء‌الله هم دین بیان (بابت) را نسخ کرده است و دین جدید (بهائیت) را آورده است. با این که قبلا از سید باب آودیم که اسلام نسخ نخواهد شد تا روز قیامت [۱۰۴] در اینجا فقط به اعتراف میرزا حسینعلی به عدم نسخه اسلام با آمدن خدا (خودش) و نسخ شدن اسلام را در اثر عصبانیت باب از اعراض و اعتراض مسلمانان و بالاخره به نسخ نشدن آئین بیان بعد از ادعای الوهیت میرزا حسینعلی اکتفا می‌کنیم و از توضیح تحلیلی خودداری می‌نمائیم. میرزا حسینعلی می‌گوید: اگر هر روز ظهوری ظاهر شود اوامر الهیه و احکام ربانیه مابین بریه معوق و معطل و بی‌نفاذ خواهد ماند [۱۰۵] یعنی باید میان ادیان الهی (کتب آسمانی) فاصله‌ی زیاد باشد [صفحه ۱۰۱] تا مردم بتوانند به آنچه که از آسمان نازل شده است، مدتی عمل کنند و الا بی‌فایده است.

اسلام تا قیامت ماندنی است

میرزا حسینعلی می‌گوید: باید بنده و شما و کل من علی الأرض به نور آن (فرقان) تمسک جسته حق را از باطل و ضلالت را از هدایت تمیز دهیم و فرق گذاریم ... همین فرقان را مقرر و مقدر فرمود برای هدایت کل من فی السموات و الارض و بنفسه آن ذات احدیه و غیب هویه شهادت داده بر آن که شک و شبهه در آن نیست که هادی عباد است الی یوم معاد آیا انصاف هست ثقل اعظم

(قرآن) را که خدا شهادت بر حقیقت آن داده و حکم بر حقیقت آن فرموده، این عباد در آن شک نمایند یا شبهه کنند و یا امری را که او سبب هدایت و وصول به معارج معرفت قرار فرموده از آن [صفحه ۱۰۲] اعتراض نمایند؟ [۱۰۶]. میرزا حسینعلی می گوید: به کدام عقل و درایت ظهور الهی و عز صمدانی معلق به نسخ شریعت قبل است؟! بسی از مظاهر الهیه که آمده‌اند و تأیید احکام نموده و مجری داشتند [۱۰۷]. یعنی لازم نیست که هر پیامبری که می‌آید شریعت قبلی را نسخ کند چه بسا تأیید می‌کند میرزا حسینعلی سپس از قول سید باب می‌نویسد که: در مقامی می‌فرمایند: اگر اعتراض و اعراض اهل فرقان (مسلمانان) نبود، هر آینه شریعت فرقان در این ظهور نسخه نمی‌شد!! و سپس می‌افزاید: نسخ و اثبات هر دو در مقر اقدس (در نزد من) واحد بوده و خواهد بود لو کنتم تعرفون [۱۰۸]. [صفحه ۱۰۳]

بیان نسخ نشده است

میرزا حسینعلی می‌گوید: خدایا، من برای این مردم به غیر از آنچه علیمحمد (باب) قبلا آورده بود، چیزی را اظهار نکردم و توضیح ندادم برای ایشان مگر آنچه را که در بیان نازل شده است... و در جای دیگر می‌گوید: بگو: ای قوم من، پیروی کنید از آن حدودی که در بیان دستور داده شده از جانب عزیز حکیم. بگو که (باب) پادشاه (سلطان) پیامبران است و کتاب او مادر کتابهاست اگر شما جزو عارفان هستید [۱۰۹]. میرزا حسینعلی می‌گوید: ما بیان را نسخ نکرده‌ایم بلکه با عدالت بر آنچه که در آن کاشته شده است، چیزهایی را افزوده‌ایم [۱۱۰]. [صفحه ۱۰۴] میرزا حسینعلی می‌گوید: همانا آن کسی که سرش‌های نازل شده از آسمان را تأویل می‌کند و از دلالت ظاهریش درمی‌آورد او از کسانی است که کلمه‌ی برترین خدا را تحریف کرده است و در کتاب مبین جزو زیانکارترین افراد شمرده شده است [۱۱۱]. میرزا حسینعلی می‌گوید: دوره‌ی بهاء (بهائیت) ۱۰۰۰ سال است [۱۱۲]. هر کس قبل از تمام شدن هزار سال کامل امری را ادعا کند کذاب و دروغزن است [۱۱۳] بنابراین از دیدگاه بهائیت نه اسلام نسخ شده است و نه بابت چرا که میرزا حسینعلی به قول خودش دین بیان سید باب را نسخ نکرده است و سید باب هم اگر چیزی درباره‌ی نسخ اسلام گفته است، از روی عصبانیت بوده چرا که او قبلا معترف [صفحه ۱۰۵] بوده است «حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرامه حرام الی یوم القیامه» [۱۱۴] و من یظهره الله هم در سال ۱۹۲۶ هـ - ق خواهد آمد و بهاء هم که آمده است مؤید محتویات کتاب بیان است.

پانصد هزار سال

عباس افندی (عبدالبهاء) می‌گوید: در دور جمال مبارک (میرزا حسینعلی) چون شمس حقیقت در برج الهی که خانه‌ی شمس است، طلوع و اشراق فرمود مدت استقرارش عدد ۳۰ بوده که آن نهایت مدت استقرار آفتاب است یک برج تمام. لذا امتدادش بسیار، اقلا پانصد هزار (۵۰۰۰۰) سال است. [۱۱۵]. بهانه‌ی اهل بهاء در نسخ اسلام و بابت عوض شدن [صفحه ۱۰۶] مقتضیات زمان است اگر قرار باشد که دینی ۵۰۰۰۰۰ سال بدون تغییر دوام یابد، پس چه بهتر که این موضوع در تمامی ادیان گذشته مانند دین موسی و دین عیسی و دین محمد هم تصور شود که آنگاه نوبت به ظهور دین بهاء نمی‌رسد.

قیامت آمد و رفت

احمد سروش با استناد به مقالات شهاب فردوس درباره‌ی اصول عقاید باب می‌نویسد: قیامت (از دیدگاه باب) عبارت از وقت ظهور شجره‌ی حقیقت در هر زمان به هر اسم تا هنگام غروب آن. سید باب گفته است: قیامت آمد و رفت و محتجین (آنان که خود را در حجاب قرار داده‌اند) خیردار نشدند [۱۱۶]. [صفحه ۱۰۷] البته اگر قائمیت باب ثابت شود راه برای قبول روایت «اذا قام القائم

قامت القيامة» هموار می‌شود ولی هنوز بابتش محل تأمل است تا چه رسد به قائمیت و الوهیتش!

بهشت و جهنم کو

بنا به نوشته‌ی احمد سرورش سید علیمحمد باب می‌گفت: جنت عبارت است از اثبات (یعنی تصدیق و ایمان به نقطه‌ی ظهور) این است حقیقت جنت در عالم حیات اما بعد از موت را لا یعلم الا الله و نار عبارتست از نفی (یعنی عدم ایمان به نقطه‌ی ظهور و انکار وی). ۱- هر کس در نفی رفت (مرا تکذیب کرد) در نار الهی (جهنم) است الی یوم من یظهره الله. ۲- و هر کس در ظل اثبات مستقر شد (مرا تصدیق [صفحه ۱۰۸] کرد) در جنب الهی است الی یوم من یظهره الله [۱۱۷]. میرزا حسینعلی می‌گوید: (آقا نجفی) گفت: (حالا که قیامت شده پس) بهشت و جهنم کو؟ بگو: اولی دیدار من است و دومی هم خودتی ای مشرک مردد [۱۱۸].

آسمان و ریسمان

میرزا حسینعلی می‌گوید: بگو ای عباد، حق (من) با کلمه‌ی یفعل ما یشاء آمده (آمده‌ام) و اعتراضات عالم نزد این کلمه معدوم و مفقود می‌فرماید. اگر بر زمین بگوید آسمان است، یا بر آسمان بگوید که زمین است، (همه چیز را وارونه جلوه دهد) هیچ کس حق [صفحه ۱۰۹] اعتراض به وی را ندارد که چرا بگوید [۱۱۹]. میرزا حسینعلی می‌گوید: اگر به آب بگوید که شراب است یا به آسمان بگوید که زمین است یا به نور بگوید که آتش است باید پذیرفت که حق است و شکی در آن نیست و کسی هم حق اعتراض ندارد و اگر اعتراض کند جزو کسانی خواهد بود که اعتراض کرده است از کتاب خدا پروردگار جهانیان! احمد یزدانی (بهائی) می‌گوید: حق اعتراض و چون و چرا و امر به معروف و نهی از منکر از اشخاص نسبت به اعمال دیگران سلب شده [۱۲۰]. آری: اگر ز باغ رعیت ملک خورد سببی بر آورند غلامان درخت را از بیخ [صفحه ۱۱۰] دیگر آوردن دین و تشریح احکام چه فایده دارد؟ هر کس هر کاری که دلش بخواهد می‌کند!

مالک دنیا

میرزا حسینعلی می‌نویسد: اگر جمیع اموال ارض را بخواهیم تصرف نمائید احد را مجال لم و بم نبوده و نخواهد بود [۱۲۱]. یکی از بهائیان از عبدالبهاء می‌پرسد: مقصود از مالک دنیا در انجیل چیست؟ او جواب می‌دهد: مالک دنیا جمال مبارک (میرزا حسینعلی) است [۱۲۲].

فاسدین روزگار

میرزا حسینعلی می‌گوید: جمیع ملوک الیوم این طائفه (بهائیت) را اهل فساد [صفحه ۱۱۱] می‌دانند چه که فی الحقیقه در اوائل اعمالی از بعضی از این طائفه ظاهر شده که فرائض ایمان مرتد. در اموال ناس عن غیر اذن تصرف می‌نمودند و نهب و غارت و سفک دماء را از اعمال حسنه می‌شمرند [۱۲۳].

گسترش شدید ظلم بعد از ظهور موعود قلبی

میرزا حسینعلی در سال ۱۲۷۹ هـ- ق می‌گوید: خدایا تو گواهی و می‌بینی که ظلم چگونه زمین و شهرهای تو را فرا گرفته است آنچنانکه از هیچ کس اثری از عدالت مشاهده نمی‌شود و همه تابع شیاطینند و نزدیک است کار به جایی برسد که نام و آثار تو

(خدا) از زمین برداشته شود و همه نفس‌های خود را خدای خود گرفته‌اند و خودپرست شده‌اند [۱۲۴]. [صفحه ۱۱۲]

خدای زندانی شده

اشاره

بعد از وقع کشمکش میان میرزا یحیی و میرزا حسینعلی در استانبول میرزا حسینعلی را با ۶۸ نفر از پیروانش برای همیشه به شهر عکا (در اسرائیل فعلی) تبعید کردند و ۵ نفر جاسوس نیز از طرفداران یحیی صبح ازل برایشان مأمور ساختند تا فعالیت او و پیروانش را به دولت عثمانی گزارش کنند اما بهائیان با کمک عبدالبهاء در دو نوبت آن پنج نفر را ترور کردند فلذا بهاء‌الله و عبدالبهاء به اتهام ترور دستگیر و مدتی زندانی شدند.

کمال همنشین در او اثر کرده بود

عبدالبهاء می‌گوید: پس سجن عکا را (برای بهاء‌الله) انتخاب نمودند که حبس خانه عصاء و قاتلها و سارقها و قطاع طریق است. در سجن قاتلها و قطاع طریق و سارقها امرش را بلند کرد و [صفحه ۱۱۳] تعالیمش را منتشر فرمود! [۱۲۵]. میرزا حسینعلی در زندان عکا از ناجور بودن همبندهایش و محرومیت‌های دیگر زیاد ناله می‌کند و به هر حشیشی چنگ می‌زند تا شاید راه نجاتی برایش پیدا شود با این همه این به اصطلاح خدای دوپای زندانی گاهی می‌گوید: منزه است آن که جمال خود را در زیر چنگالهای غل فحشاء پیشگان انداخته است ما بدین وضع راضی هستیم! ... منزه است آن که حسین (حسینعلی) را در میان گروهائی از دشمنان قرار داده که هر لحظه تیرهای قهر و دشمنی به بدنش می‌خورد ما او را بر آنچه که بر بنده‌ی منیب و غمگینش مقدر ساخته سپاس می‌گوئیم [۱۲۶]. و گاهی می‌گوید: غیب منیع لا یدرک (من) نوحه و گریه می‌کنید چرا که استشمام نمی‌نماید آنچه را که ایوم محبوبست [۱۲۷]. [صفحه ۱۱۴] و گاهی از سرمای زمستان و زوزه‌ی سگان می‌نالند و می‌گویند: (خدایا) زوزه‌ی سگان از هر طرف بلند است کجاست شر سطوت ای قهار جهانیان که سرما تمامی مردم را فرا گرفته [۱۲۸]. و گاهی می‌گوید: در این زندان چیزهائی بر ما گذشت که به جز خدای علیم خبیر کسی از آن آگاه نشد. و در توقیع ۱۱۰ شوقی (افندی) هم آمده است که میرزا حسینعلی می‌گفت (در زندان) چیزی بر من وارد شد که حیا می‌کنم آن را یاد کنم! [۱۲۹]. میرزا حسینعلی می‌گوید: لا اله الا انا المسجون الفرید. خدائی جز من زندانی تنها نیست! [۱۳۰]. [صفحه ۱۱۵] میرزا حسینعلی می‌گوید: «ان الذی خلق العالم لنفسه منعه ان ينظر الی احد من احبائه». آن کسی را که جهان را برای خود آفریده از نگاه کردن به یکی از دوستانش منع کرده‌اند [۱۳۱]. عبدالبهاء می‌گوید: قیصر کتفاکو پسر قنصل فرانسه بود و جمال مبارک (میرزا حسینعلی) با او آشنائی و رابطه داشت. به محض ورود به سجن خطابی به ناپلئون مرقوم فرمودند و به واسطه‌ی سفیر فرانسه ارسال شد مضمون این که سؤال نمائید جرم ما چه بود؟ که سبب این سجن و زندان گشت اما ناپلئون جواب نداد [۱۳۲]. میرزا حسینعلی می‌گوید: ان فی استواء جمال القدم علی العرض الأعظم [صفحه ۱۱۶] فی سجن عکا آیات لاولی النهی [۱۳۳]. همانا در نشستن من بر روی تخت بزرگتر در زندان عکا نشانه‌هائی برای هوشمندان است! میرزا حسینعلی مردم را به پرستش جمال خویش می‌خواند و می‌گوید: دعی ما سوائی حبا لجمالی [۱۳۴] غیر مرا ول کن به جهت دوستی جمال. اعملوا حدودی حبا لجمالی [۱۳۵] دستورات مرا اجرا کنید به خاطر دوستی جمال. علی اصغر مصطفوی می‌نویسد: میرزا حسینعلی در هنگامی که در عکا تحت نظر بود، مکتوباتی چند در شکایت و تظلم از وضع خود به کنت دو گوینو سیاستمدار و جاسوس بخش شرقی انگلیس نوشته که [صفحه ۱۱۷] از نظر تاریخی کمال اهمیت را داراست، و عین آن مکتوبات در مجله‌ی «یغما» سال ۶ شماره ۱۳ ص ۴۰۴ و ۱۰ ص ۲۷۵ و سال ۲ شماره ۱۴ ص ۶۳ مندرج است [۱۳۶]. بهاء‌الله و

عبدالبهاء در عکاظها خود را به عنوان مسلمان صوفی منش و عرفان مسلک قلمداد می‌کردند ولی در باطن میرزا حسینعلی در نامه‌ی خود به نبیل زرنندی (بهائی) خود را به عنوان رجعت حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت یوسف و حضرت یحیی و حضرت عیسی و حضرت حسین بن علی علیه‌السلام و سید باب معرفی می‌کند [۱۳۷]. میرزا حسینعلی نوری می‌گوید: اننی انا الله، لا اله الا انا كما قال النقطة من قبل و بعینه يقول من يأتي من بعد [۱۳۸]. [صفحه ۱۱۸] همانا من همان الله‌ام که خدائی جز من نیست همچنان که نقطه (سید باب) هم قبلا می‌گفت (که من خدایم) و عینا هر کسی که بعد از من بیاید همین حرف را خواهد گفت (که من خدایم). شوقی ربانی می‌گوید: (بر) اساس عقائد اهل بهاء (روحی لهم الفداء) رب اعلى (سید باب) مظهر وحدانیت و فردانیت الهیه و مبشر جمال قدم، حضرت جمال الهی (میرزا حسینعلی) روحی لاحیاء الثابتین فدا مظهر کلیه الهیه و مطلع حقیقت مقدسه ربانیه و مادون، کل عباد له و کل بامره يعملون (همه بنده‌ی او هستند و همه به دستور او عمل می‌کنند) [۱۳۹]. [صفحه ۱۱۹]

موجود ضعیف که خدا نمی‌شود

عبدالبهاء می‌گوید: شبهه‌ای نیست که خالق انسان مثل انسان نیست زیرا یک کائن ضعیف کائن دیگر را خلق نتواند و خالق فاعل باید جامع جمیع کمالات باشد تا ایجاد صنع نماید [۱۴۰]. احمد یزدانی می‌گوید: جمیع کائنات مظاهر مشیت الهیه است نه مظاهر حقیقت و هویت الهیه [۱۴۱].

رسیدن به پیامبری محال است

میرزا حسینعلی می‌گوید: منتهی رتبه‌ی تکمیل هیاکل بشریه به رتبه‌ی نبوت است و اکثری این رتبه‌ی بلند اعلی را محال دانسته‌اند که نفسی به آن مقام فائز شود [۱۴۲]. [صفحه ۱۲۰]

ادعای رسالت و قائمیت

میرزا حسینعلی ادعای رسالت کرده و می‌نویسد: قد بعثنی الله و أرسلنی الیکم بآیات بینات [۱۴۳]. همانا خدا مرا برانگیخت و به سوی شما فرستاد با آیات روشنگر. میرزا حسینعلی با گفتن جمله‌ی زیر شاید ادعای قائمیت هم کرده است. هذا هو الذی بشرکم به محمد رسول الله خافوا الله یا معشر الأحزاب [۱۴۴] این همان چیزی است که محمد فرستاده‌ی خدا شما را به آن مژده داده است ای گروه‌ها از خدا بترسید. روشن است که حضرت محمد صلی الله علیه و آله به آمدن کسی جز حضرت مهدی (عج) ما را بشارت نداده است آن هم با توصیف به این که یملاء الأرض قسطا و عدلا. [صفحه ۱۲۱]

پیامبری که ختم شده پس خدا آمده

عبدالحمید اشراق خاوری (بهائی) می‌نویسد: در قرآن مجید خداوند منان حضرت رسول صلی الله علیه و آله را خاتم النبیین نامیده و سلسله‌ی نبوت را به وجود مبارکش ختم کرده و در سوره‌ی الأحزاب نازل شده: قوله تعالی (ما کان محمد أباً أحد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین) [۱۴۵]. و از این مطلب در کمال وضوح، عظمت مقام مظهر الهی و موعود ملل و ادیان ظاهر می‌شود به این معنی که مقام آن حضرت (میرزا حسینعلی) رسالت و نبوت نبوده و نیست، بلکه ظهور الله و مظهر مقدس نفس غیب الغیوب است [۱۴۶]. [صفحه ۱۲۲]

موعود امم

میرزا حسینعلی می گوید: من کسی جز همان موعودی که در روز بازگشت ظهورش وعده داده شده است، نیستم [۱۴۷]. میرزا حسینعلی می گوید: شما در این ایامی که موعود با سلطان عظیم آمده است، امر خدا را می شناسید [۱۴۸].

ادعای ظهور پدر آسمانی برای مسیحیان اسرائیل

میرزا حسینعلی می گوید: تبارک الرب الذی هو الأب قد أتى بمجده الأعظم بین الامم قد أتى الأب و کمل ما وعدتم به [۱۴۹]. مبارک است آن پروردگاری که همان پدر است (به اعتقاد مسیحیان) که با شکوت برترش به میان امتهای آمده [صفحه ۱۲۳] آری پدر آمد و آنچه که به شما وعده شده بود، کامل شد. میرزا حسینعلی می گوید: و نفسی الحق... قد انتهت الظهورات الی هذا الظهور الأعظم و من یدع بعده انه مفتر کذاب. به خودم (که حقم) قسم... تمام ظهورها به این ظهور برترین ختم شد و کسی که بعد از این ادعائی کند، او دروغگوست [۱۵۰].

مورچه فانی

میرزا حسینعلی به شیخ محمدتقی مجتهد اصفهانی می نویسد: به راستی می گویم و لوجه الله می گویم این عبد و این مظلوم شرم دارد خود را به هستی و وجود نسبت دهد تا [صفحه ۱۲۴] چه رسد به مقامات فوق آن [۱۵۱]. و در نامه‌ی خود به بابیان بغداد خود را به عنوان نمله‌ی فانیه معرفی می کند [۱۵۲]. میرزا حسینعلی می گوید: فاعمسنی لان الخطایا باطودها اما تتنی (خدایا مرا در دریای رحمت) فرو ببر چونکه خطاها و اشتباهات انباشته شده مرا می رانده است [۱۵۳].

پیامبران، خدا محورند نه خود محور

خدای متعال در آیه‌ی شریفه زیر با تصریح به فراخوانی مردم به پرستش خدا از سوی پیامبران واقعی، ماهیت دروغین فراخوانان به سوی خود را آشکار می سازد. (ما کان لبشر أن یؤتیه الله الکتاب والحکم والنبوۀ ثم یقول للناس کونوا عبادا لی من دون الله و [صفحه ۱۲۵] لکن کونوا ربانین بما کنتم تعلمون الکتاب و بما کنتم تدرسون) [۱۵۴]. بر هیچ بشری که خدای متعال به او کتاب و دستور و پیامبری می دهد سزاوار نیست که به مردم بگوید: شما به جای پرستش خدا بندگان من باشید (و مرا پرستید) ولیکن می گویند که خداپرست باشید به این جهت که کتاب خدا را یاد می دهید و به این جهت که کتاب خدا یاد می گیرید.

دعوت به پرستش خود

میرزا حسینعلی می گوید: اسجدوا لله ربکم العلی الأعلى الذی کان فی جبروت البقاء باسم البهاء و فی ملکوت الأسماء بالعلی مذکورا [۱۵۵]. سجده کنید به خدائی که پروردگار برترین شماس است آن که در جبروت هستی به نام بهاء و در ملکوت نامها به [صفحه ۱۲۶] علی یاد می شود یعنی بر حسینعلی بهاء الله سجده کنید. میرزا حسینعلی به میرزا علی مراغه‌ای می نویسد: یا علی فاشهد بانی ظهور الله فی جبروت البقاء و بطونه فی غیب العماء... کل خلقوا بامری [۱۵۶]. ای علی گواهی بده که من همان ظهور خدا در جبروت هستی و بطون خدا در پنهان تاریک هستم... که همه به دستور من آفریده شده‌اند! میرزا حسینعلی می گوید: قل لایری فی هیکلی الا- هیکل الله... العزیز المحمود [۱۵۷]. میرزا حسینعلی می گوید: وقتی خواستید نماز بخوانید صورتتان را به طرف من (در شهر عکا) برگردانید. اذا اردتم الصلوۀ ولوا وجوهکم شطری الأقدس. [صفحه ۱۲۷] میرزا حسینعلی می گوید: قبله‌ی شما (ای پیروان بیان) همان من یظهره الله است که به هر طرف که برگردد شما هم برمی گردید تا این که مستقر گردد [۱۵۸] (بایستد یا بمیرد).

ناگفته نماند که سید باب خانه‌ی خودش در شیراز را قبله‌ی تابعین خود قرار داده بود نه جمال من یظهره الله را.

خدای ریش‌دار

عباس عبدالبهاء می‌گوید: این ظهور اعظم (پیدایش میرزا حسینعلی) نفس ظهور الله است (نه به عنوان تجلی و مجلی) و نور این نیر قدم را اشراقی و غروبی نیست [۱۵۹]. میرزا حسینعلی می‌گوید: اللهم انی اسألك بشعراتك التي يتحرك علی [صفحه ۱۲۸] صفحات الوجه [۱۶۰]. خدایا از تو می‌خواهم به خاطر آن موهایت که بر گونه‌هایت حرکت می‌کند که..

سر نخ را گم کرده‌ام

میرزا حسینعلی (در توجیه استمدادهای خودش از خدا در بعضی از نوشته‌هایش) می‌گوید: یدعو ظاهری باطنی و باطنی ظاهری لیس فی الملک سوائی لکن الناس فی غفلة مبین [۱۶۱]. بیرونم اندرونم را فرامی‌خواند و اندرونم بیرونم را، در هستی کسی جز من نیست ولیکن مردم در غفلت آشکارند. [صفحه ۱۲۹] میرزا حسینعلی می‌گوید: خدایا نمی‌دانم که تو هستی که مرا یاد می‌کنی و یا من هستم که ترا یاد می‌کنم [۱۶۲]. میرزا حسینعلی می‌گوید: تالله قد ضلت رأس الخیط فی امری و صرت متحیرا [۱۶۳] به خدا قسم سر نخ از دستم در رفته است و گیج و سرگردان شده‌ام. میرزا حسینعلی در قصیده‌ی ورقائیه می‌گوید: کل الالوه من رشح امری تألهت مساوی است با کل الربوب من طفح حکمی تربت. تمامی خدایان از تری دستور من خدا شده‌اند. تمامی خدایان از نوک حکم (قلم) من خدا شده‌اند [۱۶۴]. [صفحه ۱۳۰]

پر شدن دنیا از ظلم بعد از ظهور خدای قلبی

میرزا حسینعلی در سال ۱۳۰۸ هـ - ق می‌گوید: در هر بلدی آثار ظلم ظاهر و مشهور، ظلمی که شبه و مثل نداشته و... ظلم به مقامی رسیده که اقلام عالم از تحریر آن عاجز و قاصر است [۱۶۵]. میرزا حسینعلی نوری در روز دوم ذیقعد ۱۳۰۹ هـ - ق مساوی ۳/۹ / ۱۲۷۱ هـ - ش مساوی است با ۳۰ مه ۱۸۹۲ م در سن ۷۶ سالگی در بهجی واقع در دو کیلومتری عکا از دنیا رفت [۱۶۶]. [صفحه ۱۳۱]

نگاهی به زندگی عبدالبهاء

اشاره

عباس افندی ملقب به عبدالبهاء فرزند میرزا حسینعلی نوری در سال ۱۲۶۰ هـ - ق (۱۲۲۳ هـ - ش) در تهران به دنیا آمد و بعد از مردن پدرش جانشین وی شد و تا آخر عمرش در شهر عکا باقی ماند البته مسافرت‌هایی چند به انگلیس و آمریکا و... نمود عبدالبهاء فرزند ذکوری نداشت تا جانشین وی گردد فلذا شوقی افندی نوهی دختریش را به جانشینی خود برگزید. عبدالبهاء در سن ۸۰ سالگی در شب ۶ آذر ۱۳۰۰ هـ - ش در شهر حیفا (در اسرائیل) از دنیا رفت و در کنار قبر سید علیمحمد باب دفن گردید. [صفحه ۱۳۲]

پسر بی سواد خدای با سواد

عبدالبهاء به میرزا ابوالفضل گلپایگانی (بهائی) می‌گوید: جناب میرزا، اگر دیگران ندانند شما خوب می‌دانید که ما فرصت تحصیل

نداشته‌ایم و هیچ درس نخوانده‌ایم در این صورت بعید نیست که اشتباه کرده باشیم [۱۶۷]. عبدالبهاء به میرزا حسن نامی (بهائی) اطلاع می‌دهد که: ما که داعیه نداریم ما که دعوی نبوت و رسالت و امامت نکرده‌ایم چه سؤالی چه جوابی؟! من بنده‌ای از بندگان جمال مبارکم (میرزا حسینعلی) ما که دعوی علم و دانش نکرده‌ایم با ما چه کار دارد؟ [۱۶۸]. عباس افندی می‌نویسد: ۱- مقام حضرت اعلی (میرزا علیمحمد شیرازی) [صفحه ۱۳۳] الوهیت شهودی. ۲- و مقام جمال اقدس اقدم (میرزا حسینعلی نوری) احدیت ذات هویت وجودی. ۳- و رتبه‌ی این عبد (عباس) عبودیت حقیقی و هیچ تفسیر و تأویل ندارد [۱۶۹]. عبدالبهاء در نامه‌ای وظائف بهائیان را بدین گونه شرح می‌دهد: ۱- اثبات وحدانیت جمال غیب ابهی (میرزا حسینعلی نوری). ۲- و مظهریت کامله‌ی ربانیه حضرت نقطه‌ی اولی (میرزا علیمحمد شیرازی). ۳- و عبودیت محضه‌ی صرفه‌ی عبدالبهاء (عباس افندی). و من اعتقد بغیر هذا فقد خالف عبدالبهاء [۱۷۰]. [صفحه ۱۳۴] البته فقط سومی درست است که او عبدالبهاء است نه عبد خدا. عبدالبهاء قبلا ثناگوی دولت عثمانی بود و می‌گفت: خدایا، پروردگارا! تأییدات غیبی و توفیقات یکتائی و رحمت رحیمانه‌ی تو را دربارهی دولت بلندپایه‌ی عثمانی و خلافت نبوی آرزومندم و مسألت می‌دارم که قدرتش بر بسیط زمین مستقر شود و بر کیان عظمت پایدار گردد [۱۷۱]. اسماعیل راین می‌گوید: در سال ۱۹۰۷ م (۱۲۸۶ هـ- ش) عبدالبهاء به اتهام همکاری با انگلیسی‌ها علیه ترکها مظنون واقع شد و یک هیأت بازرسی که از مرکز برای تحقیق موضوع اعزام شده بود، اتهام او را تأیید کرد و تصور آن می‌رفت که محکوم به اعدام یا تبعید گردد [۱۷۲]. شوقی افندی می‌گوید: [صفحه ۱۳۵] فرمانده کل قوای ترک، جمال پاشای غدار و سفاک، دشمن چیره بر او و دیگران) به تلقینات و تحریکات مغرضین و سوءظن شدید که نسبت به امر الهی حاصل نموده بود، به مخالفت بی‌منتهی برخاست، و به اعدام کلمه‌الله مصمم گردید، حتی صریحا اظهار داشت که چون از دفع دشمنان خارج انگلستان فراغت یابد به تصفیه‌ی امور داخل اقدام و در اولین قدم حضرت عبدالبهاء را علی‌ملاً-الأشهاد مصلوب، روضه‌ی مبارکه را منهدم و با خاک یکسان خواهد نمود [۱۷۳]. اسماعیل راین می‌نویسد: پیروزی انگلستان بر سرزمین فلسطین و شکست قوای عثمانی نه تنها از اعدام بهائیان جلوگیری کرد، بلکه چنانچه گذشت، عبدالبهاء با گرفتن لقب «سر» و نشان «نایت هود» در زمره‌ی یاران قوای اشغالی و انگلیسیها [صفحه ۱۳۶] درآمد [۱۷۴]. عبدالبهاء بعد از جنگ جهانی اول و تسلط انگلیس بر دولت عثمانی این چنین دعائی را در حق ارباب و ولینعمت خود پادشاه انگلستان صادر می‌کند: خدایا همانا طنابهای سرپرده‌ی عدالت بر مشرق و مغرب این سرزمین مقدس زده شده است و ما تو را سپاس می‌گوئیم و بر این اشغال عادلانه این سرزمین توسط دولت غالب که تلاش خود را برای راحتی رعیت و سلامتی مردم به کار گرفته است، ترا می‌ستائیم. خدایا امپراطور اعظم جورج پنجم پادشاه انگلستان را با توفیقات رحمانی خودت یاری فرما و سایه‌ی گسترده‌اش را بر این سرزمین جلیل مستدام بدار با یاری و حمایت و نگهداری خود، چون تو همان قادر متعال و عزیز حکیم هستی [۱۷۵]. [صفحه ۱۳۷] اسماعیل راین می‌نویسد: در جریان جنگ اول جهانی حمایت انگلیسیها از عبدالبهاء شدت یافت، بهائیت علیه عثمانیها در خدمت ارتش انگلیس در سرزمین فلسطین درآمد. شوقی ربانی می‌نویسد: در این مقام که ذکر محاربات عمومی جهان و حوادث و وقایع ارض اقدس در بین است، بی‌مناسبت نیست به درج پاره‌ای از اقدامات مجهوداتی که هنگام محاصره حيفا نسبت به حفظ حیات قدوه‌ی اهل بهاء معمول گردیده مبادرت نمود از جمله احبای انگلستان چون بر خطرات شدید‌های که حیات مبارک را تهدید می‌نمود اطلاع یافتند، بلادرنگ برای تأمین سلامت آن وجود اقدس اقدامات و مساعی لازمه مبذول داشتند. لرد کرزن و سایر اعضاء کابینه‌ی انگلستان نیز رأساً و مستقیماً از وضع مخاطره‌آمیز حيفا استحضار حاصل نمودند. از طرف دیگر [صفحه ۱۳۸] لرد لاینکتون با ارسال گزارش فوری و مخصوص به وزارت خارجه‌ی آن کشور، نظر اولیای امور را به شخصیت و اهمیت مقام عبدالبهاء جلب نمود. و چون این گزارش به لرد بالفور وزیر امور خارجه‌ی وقت رسید، در همان یوم وصول دستور تلگرافی به جنرال النبی، سالار سپاه انگلیز (انگلستان) در فلسطین، صادر و تأکید اکید نمود که به جمع قوی در حفظ و صیانت حضرت عبدالبهاء و عائله و دوستان او بکوشد. متعاقب آن دستور، جنرال النبی تلگرافی پس از فتح حيفا به لندن

مخاברה و از مصادر امور تقاضا نمود صحت و سلامت مبارک را به دنیا اعلام نمایند. ضمناً فرمانده جبهه‌ی حیف را مأمور ساخت که تصمیمات لازم جهت حفظ جان مبارک اتخاذ و از اجراء نقشه‌ی پلید جمال پاشا که طبق اخبار واصله به دائره‌ی اطلاعات انگلستان بر آن تصمیم بوده که در صورت تخلیه‌ی شهر و عقب‌نشینی قوای ترک حضرت عبدالبهاء و عائله‌ی مبارکه را در کوه کرمل مصلوب سازد جلوگیری نماید. در [صفحه ۱۳۹] اثر احتلال قوای فاتح انگلیز به اراضی مقدسه و تصرف آن اراضی از طرف حکومت مذکور مخاطرات عظیمه که مدت ۶۵ سال حیات پر انوار شارع قدیر و مرکز عهد الهی را احاطه نموده بود زائل گردید، سد سدید در پیشرفت امر بدیع (بهائیت) برداشته شد، و روز فشار و تضییق سپری گردید، قائد امر بهاء دو بقعه مقدسه نورا از حریت امر در آن صقع جلیل فراهم آمد. روز این تاریخ صعود مبارک عبدالبهاء که بیش از سه سال به طول بیامد، امرالله در مرکز جهانی خویش اعتبار و حیثیت بی‌کران حاصل نمود، و فعالیت‌های تبلیغ در اقطار مختلفه‌ی ارض رو به بسط و توسعه‌ی عظیم گذاشت، و آثار علو امرالله و کلمه الله در شرق و غرب عالم لائح و هویدا گردید [۱۷۶]. مرگ میرزا حسینعلی بهاء الله وسیله‌ای شد تا سازمانی که در وزارت خارجه‌ی انگلیس به کار مذاهب [صفحه ۱۴۰] خاورمیانه و اروپا می‌پرداخت، از آن بهره‌برداری کرده و جانشین او را بیشتر از خود بهاء الله تحت حمایت قرار دهد. شوقی ربانی می‌نویسد: وزیر مستعمرات حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان مستر وینستون چرچیل به مجرد انتشار این خبر پیامی تلگرافی به مندوب سامی فلسطین سر هربرت ساموئل صادر و از معظم له تقاضا نمود مراتب همدردی و تسلیت حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان را به جامعه‌ی بهائی ابلاغ نماید، مندوب سامی مصر، و ایکونت النبی نیز مراتب تعزیت و تسلیت خویش را به وسیله‌ی مندوب سامی فلسطین بدین مضمون اعلام نمود: به بازماندگان فقید سر عبدالبهاء عباس افندی و جامعه‌ی بهائی تسلیت صمیمانه مرا به مناسبت فقدان قائد جلیل القدرشان ابلاغ نمائید. ارتباط بین بهائیان و انگلیسها به جانی رسید که [صفحه ۱۴۱] پیشوای بهائیت جان افراد ایرانی را نیز فدای انگلستان می‌کند عبدالبهاء عباس افندی می‌نویسد: خوش آمدید، خوش آمدید، اهالی ایران بسیار مسرورند از این که من آمدم اینجا و الفت بین ایران و انگلیس است. ارتباط تام حاصل می‌شود و نتیجه به درجه‌ای می‌رسد که به زودی افراد ایران جان خود را برای انگلیس فدا می‌کنند، و همین طور انگلیس خود را برای ایران فدا می‌نماید، از اصل ملت ایران و انگلیس یکی بودند، از قبیله‌ی آریان در کنار نهر بودند (عبدالبهاء به جای اسم نهر سه نقطه گذاشته) به ایران آمدند و ایران را پر کردند. بعد نفوس زیاد شد از اینجا به قفقاز رفتند، در آنجا زیاد شدند به اروپا هجرت کردند. این ملت انگلیس و ایران هر دو برادرند. لهذا در زبان انگلیس بسیار الفاظ ایرانی است [۱۷۷]. [صفحه ۱۴۲]

رو به سوی آمریکا

عباس افندی هنگامی که قدرت انگلیس را ضعیف می‌بیند و آمریکا را صاحب نفوذ و پیشرفت سریع می‌یابد، به جانب آمریکا روی می‌آورد او در سفر به آمریکا حتی می‌گوید: امشب من نهایت سرور دارم که در همچو مجمع و محفلی وارد شدم من شرقی هستم الحمدلله در مجلس غرب حاضر شدم و جمعی می‌بینم که در روی آنان نور انسانیت در نهایت جلوه و ظهور است و این مجلس را دایر بر امن می‌گویم که ممکن است ملت شرق و غرب متحد شوند و ارتباط تام به میان آمریکا و ایران حاصل گردد [۱۷۸]. عباس افندی سپس آمریکائیان را تشویق به هجوم به ایران و سرمایه‌گذاری در این کشور کرده و به قول نویسنده‌ی (تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهائی): [صفحه ۱۴۳] آقای عبدالبهاء عباس افندی روزی تمامیت ارضی کشوری را می‌فروشد که هیچگونه وابستگی بدان نداشته است. و روزی هم دندان طمع دیگران را نسبت به معادن کشور ایران تیز می‌نماید هنگامی که به آمریکا رفته بود، برای خوش آمد آنان (آمریکائیان) گفته: از برای تجارت و منفعت ملت آمریکا مملکتی بهتر از ایران نه، چه که مملکت ایران مواد ثروتش همه در زیر خاک پنهان است. امیدوارم ملت آمریکا سبب شوند که آن ثروت ظاهر شود [۱۷۹].

بعد از مردن خدای قلبی

عباس افندی می‌نویسد: جهان در جنگ و جدال است و نوع انسان در نهایت خصومت و وبال، ظلمت جفا احاطه نموده و نورانیت وفا پنهان گشته [۱۸۰]. [صفحه ۱۴۴] عبدالبهاء در سال ۱۳۳۸ هـ - ق (۱۹۲۰ م برابر است با ۱۲۹۹ هـ - ش) که جنگ جهانی اول جریان داشت می‌گوید: ملاحظه می‌نمائید که جهان چگونه به یکدیگر درافتاده و اقالیمی چند به خون انسان رنگین گشته، بلکه خاک به خون محمر گشته نائره‌ی حرب چنان شعله‌ای زد که نه در قرون اولی و نه در قرون وسطی و نه در قرون اخیره چنین جنگ مهیبی واقع نگشته سرها چون دانه شده و حرب چون آسیاب بلکه اشد از آن. اقالیم آباد ویران شده و شهرها زیر و زبر گشته [۱۸۱]. پس یقین داشته باشید که نجاتبخش جهان و موعود امم هنوز نیامده است. [صفحه ۱۴۵]

شوقی افندی

شوقی افندی ملقب به ربانی و ولی امرالله فرزند در ۹ مهر ۱۲۷۶ هـ - ش - اول اکتبر ۱۸۹۷ م - ۳ جمادی الاولی ۱۳۱۴ هـ - ق در عکا متولد شد و در سال ۱۳۳۶ هـ - ش در اثر بیماری آنفلوآنزا در لندن درگذشت. شوقی به هنگام فوت عبدالبهاء در سال ۱۳۰۰ هـ - ش در دانشگاه آکسفورد انگلستان مشغول یادگیری زبان انگلیسی بود که بعد از شنیدن خبر انتصاب خود به جانشینی پدر بزرگش عبدالبهاء از لندن به سوی عکا حرکت کرد و ریاست پیروان مسلک بهائیت را به عهده‌ی گرفت در زمان او تشکیلات بهائیت در منطقه‌ی نیوانگلند واقع در ۲۱۰ مایلی شهر شیکاگو در آمریکا مستقر شد [۱۸۲]. درباره‌ی شوقی و همسر آمریکائی‌اش گفته‌اند: پس از چندی زن کانادائی گرفت. اندک اندک زن و کسان زن بر او چیره شدند و نخست دست ایرانیها را از کار کوتاه کردند و آنگاه به خویشاوندان شوقی پرداختند و بر [صفحه ۱۴۶] سر خواسته و پول و پیشکش‌هایی که از ایران و هندوستان می‌فرستادند کشمکش در گرفت. در آغاز کار به جایی رسید که جز آمریکائیها که کسان زنش بودند، همه از گرداگردش پراکنده شدند [۱۸۳]. این را هم بدانیم که شوقی ربانی با این که از نظر جنسی به گفته‌ی عربها خنثی و به اصطلاح دو گانه‌ای بود با این حال او پس از برگشت از لندن با یکی از خانم‌های انگلیسی که نامش لیدی بلام‌فیلد و دارای پایگاهی بود به حیفا آمد به گفته‌ی صبحی: این زن پاینام ستاره خانم در میان بهائیان داشت و اولین نامه را که شوقی به بهائیان نوشت، دستینه‌ی او نیز در پائین آن بود و در آن روز با شوقی همدمستی می‌کرد و درباره‌ی او سخنها گفته‌اند که ما از آن می‌گذریم [۱۸۴]. بالاخره بهائیان نیز همانند شیعیان باید منتظر آمدن [صفحه ۱۴۷] کسی باشند که جهان را پر از عدل و قسط نماید چرا که امام دومشان شوقی افندی در سال ۱۳۵۴ هـ - ق (۱۳۱۵ هـ - ش) بعد از ۹۳ سال از ادعای باییت یا قائمیت باب می‌گوید: به هر سوی که نظر اندازیم محالست که از فساد اخلاق عمومی دچار دهشت نگریم و این سیر قهقرائی در جمیع جوانب حیات انسان چه فردی و چه اجتماعی علنا واضح و نمایان است [۱۸۵].

بهائیت بعد از شوقی افندی

با این که عبدالبهاء در وصیتنامه‌ی خود به شوقی افندی گفته بود که «ای احبای الهی باید ولی امرالله (شوقی) در زمان حیات خویش من هو بعده را تعیین نماید، ای یاران، ایادی امرالله را باید ولی امرالله تسمیه [صفحه ۱۴۸] و تعیین کند» [۱۸۶]. اما شوقی افندی به خاطر خنثی بودن و نداشتن اولاد ذکور از تعیین و تسمیه‌ی جانشین از نسل خود عاجز ماند و امور بهائیت را به لجنه‌ای به نام بیت‌العدل واگذار نمود وی در سال ۱۳۲۸ هـ - ش به کلیه‌ی مراکز بهائی جهان چنین ابلاغ کرد: این شورای جدیدالتأسیس عهده‌دار انجام سه وظیفه می‌باشد که اولین آنها اینست که با اولیای حکومت اسرائیل ایجاد روابط نماید [۱۸۷]. ایادی امرالله و اعضای انتصابی اولیه‌ی بیت‌العدل واقع در شهر حیفا اسرائیل عبارت بودند از چهار مرد و پنج زن: (روحیه خانم ماکسول (همسر

شوقی)، چارلز [صفحه ۱۴۹] میس ریمی، امیلیا کالینز، لیروی ایواس، یوگوجیاگری، جسی رول، اتل رول، لطف الله حکیم، سیلوا آیواس) [۱۸۸] که بعدا به ۲۷ نفر رسید که از ذکر اسامی بقیه خودداری می‌شود [۱۸۹]. خانم ماکسول، انگلیسی و چارلز میس ریمی، آمریکائی، و بقیه نیز اکثرا از ملیتهای اسرائیلی و غربی بودند و مذاکرات اعضای جلسات کاملا سری بود [۱۹۰]. بعد از مرگ شوقی افندی میان همسر وی، و پرزیدنت! چارلز میسن ریمی، رئیس بیت‌العدل حیفا اختلاف بروز کرد و منجر به طرد میسن ریمی و طرفدارانش از سوی روحیه ماکسول و به وجود آمدن شعبه‌ای به نام طرفداران میسن ریمی در بهائیت گردید که اکثرا در فرانسه و پاکستان می‌باشند. [صفحه ۱۵۰] البته قبل از این انشعاب شخصی به نام احمد سهراب که در زمان عبدالبهاء به آمریکا رفته بود، تا بهائیت را در آنجا تبلیغ کند به ریاست شوقی افندی بعد از فوت عبدالبهاء تن در نداد و خود را پیشوای بهائیت بعد از عبدالبهاء خواند و فرقه‌ای به نام کاروان خاور و باختر یا (بهائی سهرابی) به وجود آورد. ضمنا یک فرد زرتشتی ایرانی به نام جمشید معانی که بهائی شده بود، به اندونزی رفت و ادعاهائی کرد و خود را سماءالله نامید که طرفدارانی هم در آنجا و در پاکستان و ایران پیدا کرد که به (بهائی سمائی) معروفند. بنابراین فرقه‌ی ضاله‌ی بهائیت هم‌اکنون به بیش از ۲۰ فرقه‌ی کوچک تقسیم شده است که همگی به وسیله‌ی استعمارگران غربی تغذیه و تقویت می‌شوند تا مسلمانان و به ویژه شیعیان را در اعتقاداتشان نسبت به جهانی و ابدی بودن قوانین اسلام و زنده و غائب بودن آخرین حجت خدا حضرت مهدی (عج) و ظهورش برای بسط قسط و عدل در سراسر جهان مردد [صفحه ۱۵۱] سازند و با به فساد کشیدن جوانان، ایشان را نسبت به چپاول ذخائر ملیشان توسط چپاولگران غربی بی تفاوت سازند فلذا بر مسلمانان آگاه و هشیار است که با آگاه ساختن فرزندان خویش نسبت به تعالیم عالی‌هی اسلامی و دسایس دشمنان دینی به ویژه اهل تصوف و بهائیت که بیشتر مورد حمایت تبلیغاتی سران لندن و تل آویو و واشنگتن هستند، ایشان را از گمراه شدن و به دام کفر و بی‌دینی افتادن بازدارند.

باورقی

- [۱] رجوع شود به کتاب مزدوران استعمار در لباس مذهب، تألیف روحانی، قم.
- [۲] المخططات الإستعماریة لمکافحة الإسلام، محمد محمود صواف.
- [۳] نعل وارونه، تألیف دکتر میمندی نژاد.
- [۴] مقدمه‌ی نقطه الکاف.
- [۵] منظور همان یادداشتهای «کینیازدالگورکی»، مأمور رسمی سفارت روسیه تزاری است. نعل وارونه، میمندی نژاد، ص ۴۱.
- [۶] بدشت منطقه‌ای است که مابین خراسان و مازندران واقع شده.
- [۷] زمر: ۱۸.
- [۸] یوسف: ۱۰۸.
- [۹] نهج الفصاحة: حدیث ۴۲۸.
- [۱۰] آهنگ بدیع: سال ۸، شماره ۱۵، ص ۱۵۵.
- [۱۱] آهنگ بدیع: سال ۸، شماره ۱۵، ص ۱۵۵.
- [۱۲] مفاوضات: ص ۳۰ و ۳۱.
- [۱۳] نظر اجمالی در دیانت بهائی: ص ۱۲.
- [۱۴] مدعیان مهدویت: ص ۱۱۱.
- [۱۵] اعترافات کینیا: ص ۳۰ و ۲۹.

- [۱۶] اعترافات کینیا: ص ۳۱.
- [۱۷] مادر سید علیمحمد را فاطمه بیگم یا خدیجه نوشته‌اند نه رقیه فلذا شاید نویسنده اشتباه کرده است.
- [۱۸] چرس ظاهرا از برگ شاهدانه درست می‌شود و برای پرخوری و خنده مورد استفاده قرار می‌گیرد.
- [۱۹] اعترافات کینیا: ص ۳۲.
- [۲۰] اعترافات کینیا: ص ۳۷.
- [۲۱] اعترافات کینیا: ص ۳۸.
- [۲۲] گنجینه‌ی حدود و احکام: ص ۴۰۳.
- [۲۳] مائده‌ی آسمانی: ج ۴، ص ۳۴۴.
- [۲۴] تنبیه النائمین: ص ۳۴.
- [۲۵] تنبیه النائمین: ص ۴.
- [۲۶] اعترافات کینیا: ص ۷ و ۱۸.
- [۲۷] بدیع: ص ۲۸۷.
- [۲۸] اقدس: ص ۱۱۱.
- [۲۹] اقدس: ص ۲۹.
- [۳۰] نظر اجمالی در دیانت بهائی: ص ۹۰ و ۱۲.
- [۳۱] مدعیان مهدویت: ص ۱۸۱.
- [۳۲] صحیفه‌ی عدلیه: ص ۲۷.
- [۳۳] آیه‌ی مورد اشاره در سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۱۴ می‌باشد.
- [۳۴] صحیفه‌ی عدلیه: ص ۵.
- [۳۵] رحیق مختوم: ص ۳۴.
- [۳۶] صحیفه‌ی عدلیه: صفحه آخر.
- [۳۷] بین الحرمین: ص ۱.
- [۳۸] تفسیر احسن القصص (سوره‌ی یوسف) بخش سوره‌ی قتال.
- [۳۹] اسرار الآثار، ج ۱، ص ۱۸۲.
- [۴۰] فرائد: ص.
- [۴۱] تاریخ نبیل: ص ۱۳۶ - ۱۳۸.
- [۴۲] تلخیص تاریخ نبیل: ص ۱۳۱ - ۱۴۱.
- [۴۳] مدعیان مهدویت: ص ۱۱۳.
- [۴۴] تاریخ نبیل: ص ۲۰۵ و ۱۸۷.
- [۴۵] قرن بدیع: ج ۱، ص ۱۱۴ و ۱۱۰ و ظهور الحق: ج ۳، ص ۱۰۵ و ۹۳ و مطالع الانوار: ص ۲۰۲ و ۲۰۱.
- [۴۶] ظهور الحق: ص ۱۷۳.
- [۴۷] تلخیص تاریخ نبیل: ص ۳۶۰.
- [۴۸] اشراقات: ص ۷.

- [۴۹] دور بهائی: ص ۹.
- [۵۰] دور بهائی: ص ۴۱.
- [۵۱] مقاله‌ی شخصی سیاح: ص ۲۲.
- [۵۲] مفاوضات: ص ۱۲۴.
- [۵۳] لوح هیکل الدین: ص ۵.
- [۵۴] مدعیان مهدویت: ص ۱۷۴.
- [۵۵] دور بهائی: ص ۴۲.
- [۵۶] (لوح هیکل: ص ۱۱).
- [۵۷] بیان عربی: ص ۴۵.
- [۵۸] لوح هیکل الدین: ص ۴.
- [۵۹] بیان عربی: ص ۱۸ و لوح هیکل الدین: ص ۶.
- [۶۰] مکاتیب: ج ۲، ص ۲۶۶.
- [۶۱] کشف الغطاء: ص ۱۶۶.
- [۶۲] بیان عربی: ص ۵۵ و لوح هیکل الدین: ص ۳۲.
- [۶۳] بیان عربی: ص ۲۴ و ۲۲.
- [۶۴] تذکره‌الوفاء: ص ۳۰۶ - ۳۰۷.
- [۶۵] تاریخ نیکلا (مذاهب و ملل متمدنه)، ص ۲۹۷.
- [۶۶] مکاتیب: ج ۲، ص ۲۵۵.
- [۶۷] ایقان: ص ۱۳۸ - ۱۳۹.
- [۶۸] تاریخ نیل: ص ۲۲۹ - ۳۰۰.
- [۶۹] ظهور الحق: ص ۱۱۵.
- [۷۰] پیام پدر: ص ۹۸ و ص ۲۱۴ - و انشعاب در بهائیت: ص ۷۱ - ۷۴.
- [۷۱] بیان عربی: ص ۲۵ - ۲۶.
- [۷۲] این است عکس العمل زندان و شلاق در روحیه‌ی خدای دوپا؟!.
- [۷۳] تاریخ نیل: ص ۵۴۸ و نظر اجمالی: ص ۱۳.
- [۷۴] مذاهب و فلسفه‌ی در آسیای مرکزی، فصل دهم.
- [۷۵] تلخیص تاریخ نیل: ص ۵۴۹ و ۵۲۳ - و مقاله‌ی شخصی سیاح: ص ۴۹.
- [۷۶] مدعیان مهدویت: ص ۱۹۰.
- [۷۷] تلخیص تاریخ نیل زرنندی: ص ۶۳۰.
- [۷۸] قرن بدیع: ج ۲، ص ۳۳.
- [۷۹] مدعیان مهدویت: ص ۲۰۲.
- [۸۰] قرن بدیع: ج ۲، ص ۳۳ - ۳۴ و ج ۱، ص ۳۰۹.
- [۸۱] تاریخ نیل: ص ۶۴۸.

- [۸۲] مبین: ص ۶۶ - ۹۶ (آغاز لوح سلطان).
- [۸۳] نامه‌ای از سن پالو ص ۳۱۶ و انشعاب در بهائیت، ص ۱۱۲.
- [۸۴] تاریخ نیبل، ص ۵۲۳.
- [۸۵] قرن بدیع، ج ۲، ص ۴۹.
- [۸۶] انشعاب در بهائیت، ص ۱۱۳ به نقل از قرن بدیع، ج ۲، ص ۸۳.
- [۸۷] تاریخ نیبل، ص ۵۲۳.
- [۸۸] قرن بدیع، ج ۲، ص ۸۶. و تلخیص تاریخ نیبل، ص ۶۵۷.
- [۸۹] اشراقات، ص ۱۵۳ و ص ۱۵۵.
- [۹۰] بهجت الصدور، ص ۱۲۸.
- [۹۱] قرن بدیع، ج ۱، ص ۳۰۹ لوح از کتاب حسین، ص ۵۷ ترجمه از تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهائی، ص ۶۵ (پرنس دالگورکی نوشته‌ی مرتضی احمد).
- [۹۲] قرین بدیع، ج ۲، ص ۸۶.
- [۹۳] مجموعه‌ی الواح مبارک، ص ۱۵۹.
- [۹۴] مدعیان مهدویت، ص ۱۹۹.
- [۹۵] مدعیان مهدویت، ص ۲۰۰.
- [۹۶] اقتدارات، ص ۵۰.
- [۹۷] مائده‌ی آسمانی، ج ۱، ص ۴۷۱ و رحیق مختوم، ج ۱، ص ۵۹۵.
- [۹۸] مائده‌ی آسمانی، ج ۴، ص ۱۴۰.
- [۹۹] تنبیه النائمین.
- [۱۰۰] گنج شایگان، ص ۷۴ و قرن بدیع، ج ۲، ص ۲۴۴ و ۲۲۹ و کواکب الدریه، ج ۱، ص ۳۵۲.
- [۱۰۱] تنبیه النائمین، ص (رساله‌ی عمه).
- [۱۰۲] تنبیه النائمین (موسوم به رساله‌ی عمه).
- [۱۰۳] بدیع، ص ۳۷۹ و قرن بدیع، ج ۳، ص ۱۲۲ و ۱۹۷ و مائده‌ی آسمانی، ج ۱، ص ۳۳۷.
- [۱۰۴] صحیفه‌ی عدلیه، ص ۵.
- [۱۰۵] اقتدارات ۷ ص (۱۳۲).
- [۱۰۶] ایقان، ص (۱۵۵).
- [۱۰۷] اقتدارات، ص ۴۷.
- [۱۰۸] اقتدارات، ص ۴۷ و بدیع، ص ۱۶۲.
- [۱۰۹] ادعه محبوب، ص ۱۹۴ و ۳.
- [۱۱۰] مبین، ص ۱۵۵ (چاپ جدید) و ص ۱۸۱ (چاپ قدیم).
- [۱۱۱] اقدس، ص ۱۰۱.
- [۱۱۲] اقتدارات، ص ۱۴۲ و ایقان، ص ۱۵۲.
- [۱۱۳] اقدس، ص ۱۱.

- [۱۱۴] صحیفه‌ی عدلیه، ص ۵.
- [۱۱۵] مکاتیب ج ۲، ص ۷۶ و دوربھائی، ص ۱۰.
- [۱۱۶] مدعیان مہدویت، ص ۱۷۵.
- [۱۱۷] مدعیان مہدویت، ص ۱۷۵.
- [۱۱۸] لوح آقا نجفی، ص ۱۵۵ و مبین ص ۲۳۲.
- [۱۱۹] اقتدارات، ص ۱۴ و ۱۳ و اشراقات، ص ۱۷.
- [۱۲۰] نظر اجمالی، ص ۹۲.
- [۱۲۱] اقتدارات، ص ۲۹۲.
- [۱۲۲] مکاتیب، ج ۳، ص ۴۰۴.
- [۱۲۳] مائده‌ی آسمانی، ج ۲، ص ۱۳۰.
- [۱۲۴] آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص لوح مدینةالرضا، (در سال ۱۹ بدیع).
- [۱۲۵] مفاوضات، ص ۲۴.
- [۱۲۶] مبین، ص ۴.
- [۱۲۷] اقتدارات، ص ۲۲۰.
- [۱۲۸] ادعیہ‌ی محبوب، ص ۱۷.
- [۱۲۹] اقدس، ص ۲۴۱.
- [۱۳۰] مبین، ص ۲۲۹.
- [۱۳۱] مبین، ص ۲۳۳.
- [۱۳۲] مفاوضات، ص ۲۵.
- [۱۳۳] مبین، ص ۳۱۱ - ۳۱۰.
- [۱۳۴] گنجینہ‌ی حدود و احکام، ص ۷.
- [۱۳۵] همان مدرک.
- [۱۳۶] (سوشیانت، ص ۴۶).
- [۱۳۷] آثار قلم اعلیٰ جلد ۴، (سورہ الدم ص ۹).
- [۱۳۸] بدیع، ص ۵۴.
- [۱۳۹] دوربھائی، ص ۴۳.
- [۱۴۰] مفاوضات، ص ۳.
- [۱۴۱] نظر اجمالی، ص ۲۱.
- [۱۴۲] بدیع، ص ۱۱۹.
- [۱۴۳] اقتدارات، ص ۵۴.
- [۱۴۴] اقدس، ص ۱۵.
- [۱۴۵] احزاب، ۴۰.
- [۱۴۶] قاموس توفیق منبع مبارک، ج ۱، ص ۱۱۴.

- [۱۴۷] ادعیه محبوب، ص ۱۵۸.
- [۱۴۸] مبین، ص ۴۵.
- [۱۴۹] آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۴۱.
- [۱۵۰] اقتدارات، ص ۳۲۷.
- [۱۵۱] لوح آقا نجفی (معروف به لوح ابن الذئب).
- [۱۵۲] آثار قلم اعلی ج ۴، ص ۳۶۴ لوح بلبل الفراق.
- [۱۵۳] ادعیه‌ی محبوب، ص ۵۴.
- [۱۵۴] آل عمران، آیه ۷۹.
- [۱۵۵] مبین، ص ۱۶۷.
- [۱۵۶] گنج شایگان، ص ۸۰ و لوح سیاح.
- [۱۵۷] مبین، ص ۱۷.
- [۱۵۸] اقدس، ص ۳۶.
- [۱۵۹] تاریخ صدرالصدور، ص ۲۴.
- [۱۶۰] ادعیه‌ی حضرت محبوب، ص ۱۲۳.
- [۱۶۱] مبین، ص ۴۰۵.
- [۱۶۲] ادعیه‌ی محبوب، ص ۳۵.
- [۱۶۳] آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۳۲۹.
- [۱۶۴] مکاتیب، ج ۲، ص ۲۵۵.
- [۱۶۵] آثار قلم اعلی لوح ابن الذئب (آقا نجفی) ص ۷۹ و ۵۴ (که در سال ۴۸ بدیع صادر شده).
- [۱۶۶] کواکب الدرئیة، ج ۱، ص ۲۵۹ و اسرار الآثار، ج ۲، ص ۹۱.
- [۱۶۷] مصابیح هدایت، ج ۲، ص ۳۲۸.
- [۱۶۸] خاطرات نه ساله یونس افروخته در عکا، ص ۱۰۷.
- [۱۶۹] بدیع، ص ۱۵۴.
- [۱۷۰] مکاتیب، ج ۳، ص ۵۰۴.
- [۱۷۱] مکاتیب، ج ۲، ص ۳۱۲.
- [۱۷۲] انشعاب در بهائیت، ص ۱۲۷.
- [۱۷۳] قرن بدیع، ج ۳، ص ۲۹۱ - ۲۹۸.
- [۱۷۴] انشعاب در بهائیت، ص ۱۲۸.
- [۱۷۵] مکاتیب، ج ۳، ص ۳۴۷.
- [۱۷۶] قرن بدیع، جلد سوم، ص ۲۹۶.
- [۱۷۷] خطابات، ج ۱، ص ۲۳.
- [۱۷۸] خطابات، ج ۱، ص ۳۳ - انشعاب در بهائیت، ص ۱۱۹ - ۱۲۴.
- [۱۷۹] پرنس دالگورکی، ص ۷۶.

[۱۸۰] مکاتیب، ج ۳، ص ۱۱۹.

[۱۸۱] مکاتیب، ج ۳، ص ۶۵۱. (در سال ۷۷ بدیع).

[۱۸۲] انشعاب در بهائیت، ص ۱۵۷.

[۱۸۳] پیام پدر، ص ۱۸۱ و ۲۱۰.

[۱۸۴] انشعاب در بهائیت، ص ۲۳۳.

[۱۸۵] گوهر یکتا (نوشته‌ی خانم روحیه) ماکسول همسر شوقی ترجمه ابوالقاسم فیضی ص (۲۹۷ - ۲۹۹).

[۱۸۶] انشعاب در بهائیت، ص ۱۴۶ و ۱۹۶ به نقل از مجله‌ی اخبار امری آدرودی ۱۳۲۹ و رساله‌ی اول اردیبهشت ۱۳۴۷ ص ۲۶.

[۱۸۷] انشعاب در بهائیت، ص ۱۴۹.

[۱۸۸] انشعاب در بهائیت، ص ۱۵۱ و ص ۱۹۶.

[۱۸۹] انشعاب در بهائیت، ص ۱۵۱ و ۱۹۶.

[۱۹۰] انشعاب در بهائیت، ص ۱۹۹.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
 ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه
 ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۶۲۳۱-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰ IR۹۰-

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،

خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

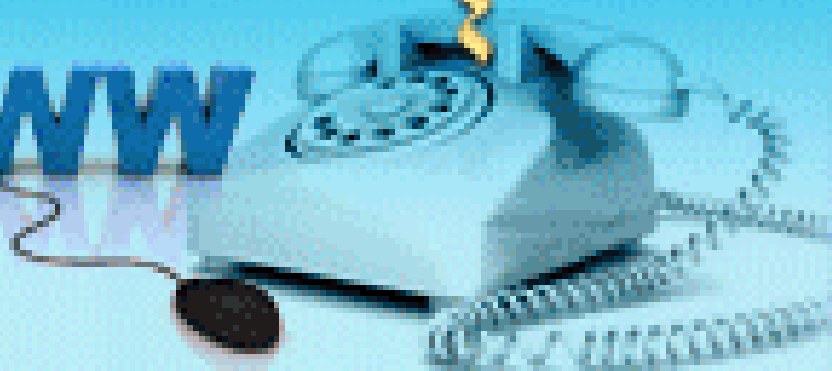


مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

